

نکر عا به مالگیر بار اوجسوت شکر

و مر تفسی خان بادیران آتش نیز رسیده مسهد ترددات نمایان گشت و همچنین صفت شکن خان با بهادران طرح دست  
رخش شجاعت انگیزه بر مخالفان حمله کرد و کوشش با سه مردانه نمود درین وقت محمد اوزنگ زب که احوال جنگ و هجوم  
اعاد سے و چیره دستی آنها ملاحظه نمود عرق حمیت ملوکانه اش در حرکت آمد و جوهر شجاعت ذاتی را کار فرما گشت با  
ملازمان رکاب نصرت قرین متوجه کمک و امداد بهادران جان نثار گردید مبارزان دلاور و کند آوران بهادر را که در مشر  
کارزار با دشمنان سرگرم گیر و دار بودند با عانت و امداد قوت بخشیده چنان نزدیک رسید که قول خاص بهر اول است  
بیت سجائی که او خشن کین رانده بود و شور چو گرد از قفمانده بود و بشاید آثار اقبال و عظمت و جلال ملازمان  
را دل قوی گشت و امدار ا پشت بهت شکست و دست جرات از کار رفت ملازمان جان باز و بسے دلیر سے  
فراز کرده بر دشمنان ریختند و خون مخالفان را با خاک میدان برانختند بقیه لیسف مجال اقامت در خود ندیده عا فرار  
اختیار نمودند و درین عرصه دستخیز و معرکه ستیزه آو نیز مکند سنگه با ڈا و سبحان سنگه سیود و حیه و تن سنگه را شور و اوج  
و دیان پس جهالا و موسن سنگه با ڈا که از سرداران معتبر و عمده و اعیان آن لشکر بودند مردانه سرد و حیب عدم کشیدند و  
جمع کثیر و گرو سه ابنوه بهر است آنها سالک سالک فنا گردیدند و راجه راسے سنگه سیود و حیه از قول مخالف راجه  
سبحان سنگه بنیدله و امر سنگه چند اوت از هر اول غنیم بافیل و حشم و طبل و غا در بین نبرد و کارزار بشاید شوکت و اقتدار  
اوزنگ زیب گر نخته بجانب او طمان خود شتافتند و مراد بخش که در بر انعار بود بجانب همین راجه جسوت تاخت  
و با مردم قول راجه آویش نموده داد شجاعت داد افتخار خان و مردم دیگر از ملازمان پادشاهی که در مسیر ره بودند  
بمقابله ویدانعه مراد بخش پر دخته تبرکت از رقاسے او دو اسپه بصری عدم تاختند و این جرات بموقع او راجه راجه  
مضطرب و تنزل ساخت بر ملاقاب راجه راجه بزرگ تبار و اچوتان جلا و شتارنگ فرار خود پسندیده و نیس عا بر چهره اعتبار و کشیده با  
معد و از اچوتان زخمی نم گشته بقیه لیسف عا که فریزی تا فریودند راه و طیش گرفت بیت چنان بیناک بهرسان گریخت که ز نار از گرا  
گسیخت و قاسم خان میر آتش سار لشکر پادشاهی بکام ناکامی راه فرار سپردند و مراد بخش از زمین راجه جسوت پیشتر رفت بر بنگاه  
راجه رسید از افواج راجه که بجا است بنگاه مامور بود مانو حے و هر سو حے تاب مقاومت نیاورد و رو بر تاقیند  
و راجه سینه سنگه باقتناسے و شش از راه انقیاد در آمده پیش مراد بخش رسید و او را شفیع عفو جرم و وسیله منع نام  
خویش گردانید مجموع توپخانه و فیلان و خزانه غنیم بقید ضبط و تصرف اولیا سے دولت اوزنگ زیب درآمد وارو و  
و بنگاه مخالفان تاراج لشکر گردید اسیاست بدست اندر آمد بیسه با دپا و ز خون جمله را دست و پا در خاکه به بند  
آمد از هر طرف قیل مست و جوستی که افتد عسک با بدست و دهمار راجه جسوت شکست فاشته خورده مزای جبارت  
و بے ادبے و پادش جهالت و محال طلبی یافت و اوزنگ زیب مالگیر که فطانت و تدبیر و شمت تعاقب فراربان سب  
ندیده رسم گامیسه که فی الحقیقه ما خبر کشی است منع فرمود و بعد و در زمرگه فرمان داد که احاد کشتگان بتجداد و پزاید  
چون بر شمر و ند قریب شش هزار شس از مقتولان خیل مخالفت بشمار آمد و سرداران نامه آن گروه نیز بسیار آمدند و  
از سرداران لشکر مشهور سو که مرشد قلنجان دیگر احد سے تلفت گشت و غیر از ذوالفقار خان و سکندر و وهیل و  
شیخ عبدالعزیز در کفناقه سنگه را شور دیگر از عمده با لا آسیب ختم نیز رسید ازین فدویان شیخ عبدالعزیز بکفرت  
تردد و جانفشانی بیت و کین زخم بر داشته آخر صحت یافت و زخمها سے بچو و جان بالقیام گرا بیده نیش نبوش جرات

براحت سیدل گردید القصد بعد وقوع این فتح دست نیاز برگاه خداوند پیکره ساز بر آورده شکر الهی و سپاس عطایای ناقصا ہی  
 بتقدیم رسانید و بنواختن کوس شادمانه ایما نمود در موضع لشکر غنیمت نیمه مختصر که در جنگ همراه بود بر پا کرده بعد نزول در انجا پلان زمان  
 بر کباب نماز طهر سحاعت کرده پس از او اسے فرض و نوافل لشکرانه این بود هبت کبری از روزه نیاز دو گانه ادا کرد و بعد ادا کے  
 سلوات را در بخش اعز با ط بوس رسیده قلیمات مبارک با وقع بجا آورد و در ایام وی سنگه سید پیکر که با خود برده بود استشفاع جبرام  
 او نموده بلازمت فائز گردانید و اوزنگ زیب تا شام در همان مکان بسر برده بعد نماز مغرب چون خبر ورود اردو در افر افر افر افر  
 در ده تمانه والا بمرض رسید با عساکر طفر طرا سوار شد و بمسکر خود که بمسافت یک کوه از انجا واقع شده بود مشرف نزول کرد  
 داشت و مرا خوشین را بجای دو سسے حسن خدمت و جبار سسے نمود با نظام پانزده هزار اشرفی و چهار زنجیر فیل کو تمثیل و دیگر عطایا غیر  
 اختصاص بخشید و سلطان محمد سپر کلان خود را با ضافه پنجاه سوار سوار منصب پانزده هزاری ده هزار سوار مشمول عوالت  
 ساخت روز دوم تبارج بیت و سوم ماه مذکور ظاهر لیده او حین منزل شد که روی از نیکوگان عقیدت سگال که مسعد تودا  
 در جان فشانی شده بودند کامیاب نواز شش خسروان گردیدند از انجا بخت حاجت خان بر حمت خلعت خاصه و دوزنجیر فیل و نظام  
 ایک لک روپیه مطرغ انوار عنایت گشته بن سخنان با در سپه سالار مخاطب شد و ملتفت خان بختاب اعظم خانی و خدمت  
 القدر دیوانی و خلعت خاصه و اسب آرزو و طوبی نقاره و باصل و اضافه بمنصب چاه هزار سسے دو هزار سوار و دیگران ازین  
 قبیل بسیار مایه اندوز اعتبار شدند و بعد از سه مقام بیت و بنفتم از او جین نهضت نموده به بیت و هشت کوه و سه مقام  
 بیت و هشتم شعبان بجد و گوالیار رسید و درین ایام نهر سخان ولد خان دوران بهادر مرحوم که بجا است قلعه را سین قیام  
 داشت حسب اطلب اوزنگ زیب خدمت رسید و بعنایت حاجت و اسب خاصه و فیل مخاطب خان دوران مشمول  
 عوالت نسروانی گردید چون داراشکوه با شری ابنوه بد هولوپور آمده در منع مجوز و کب اوزنگ زیب از آب چنیل  
 یا نوع تدابیر و حیل سے کوشید و اکثر گذر با سے مشهور مغرر منصب کرده بلبتن مورچال منصب ادوات توپ خانه استحکام نام  
 داده بود و لاجرم بعد اطلاع بر این معنی در غنیمتین بقیق گذر و تدبیر عبور از دریا سے مذکور افتاد و بعد استکشاف و تفحص از زمینداران  
 آن مرز و بوم بطور بیست که گذر بنشد که از سمت گوالیار بر دست راست دهلپور مسافت بیت کرده واقع است قابل عبور  
 سو کب نصرت تاب به پایاب است و چون عساکر منصور از کنار آب دور و گذر مذکور غیر مشهور است داراشکوه مغرور از کوتاه سنی  
 بقبض آن سپرد انخته نیا برین روز دیگر که در انجا مقام داشت خانان سپه سالار در ذوالفقار خان و صف شکر خان با باهادران  
 توپخانه و جمعی دیگر از فوج متعین نمود که بجناب استعجال روان گشته بان گذر آب بگذرند و تا وصول راست شاهی از مخالفان  
 بیان نمایند موجب امر بندها سے مخلص صالح شعبان کینار چنیل رسید و بے توقف از آب گذشته آن طرف منزل گزیدند  
 و در همان روز اوزنگ زیب از گوالیار کوچ نموده به دور و در کمال استعجال بهما نجا رسید روز دیگر که غره ماه مبارک رمضان  
 بود از آب مذکور عبور نمود و عساکر نصرت ما شرف فوج فوج مانند موج بسهولت از آب گذشته آن طرف چنیل منزل گزید  
 اکنون ذکر شده از احوال شاه جهان و داراشکوه بنا بر این نظام اخبار ضرور و ناچار است

ذکر احوال داراشکوه و شاه جهان

شاه جهان را اگر چه در استقرار خلافته اکبر آبادی انچه صحیح و حقیقی از مرض بهر رسید اما ضعف و ناتوانی بسیار داشت و فصل  
 تابستان نزدیک رسید اما بنا بر فوج عود مرض گذر انیدن موسم صیف دوران بلده که بواسطه گرم تر از شاه جهان آباد

و سناری عمارتش نیز از سنگ است تجویز نموده بودن پادشاه در شاه جهان آباد که بزمیت رخ و میو او در تالستان و تسلسل نهر کوثر شمال  
 و ترویج هیوب شمال و وسعت مساکن و پذیرا از اکبر بلا و ممتاز است مناسب داشتند پادشاه را با رز و سحت و نعمت  
 لطیف شاه جهان آباد و تصمیم یافت و داراشکوه اگر چه رفتن پادشاه آن طرفت مباحی مصلحت و غرض خود میداشت اما بنا بر تمام  
 بدعویها سببند که مہاراجہ جسونت در قہد کفایت مہم اوزنگ نریبے نمود معزور بودہ سے دانست کہ فی الواقع راجہ مذکور بان  
 مہم فوج و سامان موقور از عمدہ ارادہ ہائے اوزنگ نریب برآمد ہ تدارک تواند کرد و اخراجات از مرخصی پدر با آن ہمہ از مہم فوج  
 انواع ملامت شمرده نہ بہت پادشاه راضی گشت و سجد ہم جب کہ بہت دوم آن محاربه اوزنگ نریب با جسونت سنگہ در چہانے  
 اوجین انجام یافت شاه جهان مع داراشکوه روانہ شاہ جهان آباد کرد و دید و دوم شعبان کہ موضع ملوج پور تخیم نزول کرد و دید تخیم  
 گرزوار و ساقی بیگ لیساول کہ از پیشگاہ سلطنت ہنگام اقامت در اکبر آباد نزد راجہ جسونت رفتہ بودند معاودت نمودہ  
 خبر انہزام او و توجہ اوزنگ نریب بعزم حضور رسانیدند داراشکوه بہت جمع این خبر مضطر شدہ شدہ رای و تدبیر باقتضا  
 تقدیر از کف فروہشت و ارادہ مراجعت با کبر آباد نمود پادشاه اصلا راضی باین امر نبود و کمال استنکاف از برگشتن می نمود  
 داراشکوه بعجز و الحاح پدر مضطر ساختہ عنان غریمت با کبر آباد گردانید و موکب پادشاهی از ملوج پور رایت مراجعت کرد  
 ہم شعبان بمکرز سلطنت نزول نمود و داراشکوه بجمیع سپاہ و لشکر و سراجام اسباب نبرد پرداختہ جمیع امر و منصبہ اراکان ملازما  
 پادشاهی را کہ ممکن بود طلبیدہ و تسلیم خواطر و قلوب آنها کوشیدہ با خود ہمہستان و متفق ساخت و در اندک فرصتی از سپاہ  
 قدیم و جدید خود لشکر بے بی شمار قریشمت ہزار سوار فراہم آوردہ اسلحہ و ادوات انچہ خواست از قورخانہ پادشاهی گرفتہ  
 بر لشکریان قسمت نمود و شاہ جهان چون جرات و اصابت را سے اوزنگ نریب و ما تجربہ کاری دناز پروری داراشکوه چنانچہ  
 باید میدانت یقین داشت کہ در صورت محاربه داراشکوه از عمدہ بر نیامدہ فائب و خاصہ خواہد گشت بنا برین راضی باین جنگ  
 نبود و باقتضای شفقت بحال داراشکوه دلالت بمصالحت سے نمود و داراشکوه نظر باقتدار خود راضی نمی شدہ شاہ جهان بنا  
 رضا جونی او وضعت پیارسے و پیر سے خود نیز جرقہ در نبود ناچار بدار سے پرداخت چون داراشکوه غریمت حرب بصرم نمودہ  
 شانزدہم شعبان لیلیل اندر خان را با بر سرخ از امر او جمع از سپاہ بر سر منتقل پیشتر خص نمود و فرمود کہ تا در و در و در  
 و ہولپور اقامت نمودہ گذر ہائے چنبل بقید ضبط در آورده محافظت کند و خود با سپہر شکوہ سپہر کمتر خود و سائر افواج و  
 تو نجاتہ و اسباب شایستہ بہت و نیم ماہ مذکور از اکبر آباد برآمدہ پنج منزل بدہولپور رسید و چند روز آنجا اقامت و زیدہ معاہر  
 و گذر بار چنانچہ باید مضبوط ساختہ انتظار سلیمان شکوہ سپہر کلان خود و افواج ہمراہ سے او کہ گروہ سے ابنوہ بود می کشید  
 و میخواست تا آمدن او اوزنگ نریب عبور نماید تا آن لشکر ہا ہم با وہ پیوند و القاصہ بعد استماع عبور عساکر اوزنگ نریب  
 از آب مذکور بصورت مسطور کہ خارج از گمان او بود اندیشہ مند گشتہ با لشکر فراہم آوردہ از دہولپور متوجہ مقابلہ گردید و در  
 موضع راجپورہ کہ وہ کردہ ہی اکبر آباد کبار آب جہناست زمین براسے جنگ خوش کردہ معسکری ساخت و بتوزن لشکر و ترتیب  
 افواج پرداخت درین اوقات ہم شاہ جهان از راہ ترحم بحال داراشکوه مکرر مہنا شیر دل پذیرد منع جنگ و ساز کردن آہنگ  
 صلح فرستاد لیکن مفید نیفتاد تا آنکہ شاہ جهان با وجود کمال ضعف و بغیہ پیارسے بداعیہ اطفاسے نائزہ فساد و در عین صورت  
 گرا و شدت حرارت ہوا خواست کہ نخست حرکت نمودہ از راہ دریاب لشکر گاہ تشریف ارزانی دارد و بمیامن تدبیر و لطافت و اثر  
 سد باب قتال و جدال نمودہ بلاعبت و مصالحت رفع آن منازعت فرماید و باین عزم صواب پیش خانہ بیرون فرستادہ

حکم نمود که در میان هر دو لشکر سردقات شایسته برافرازند و خود نیز متعاقب اراده سوار کی داشت و داراشکوه آمدن پادشاه نهنلرام خود را نسیه راضی نمود و بانواع حیل و تدبیر و تعویق کوشیده در ارتکاب جنگ و پیکار تعجل ننمود.

### ذکر محاربه داراشکوه و یا اوزنگ زیب و سهرتیت یا فوج قهقنار قسیمی نصیب

چون خزه ماه مبارک رمضان محمد اوزنگ زیب مع افواج از آب چنبل گذشت و در میان طرف آب بجهت ترفیسه و لشکر با آن که سگای بعبید پیروز بودند مقام نمود چون خبر پیش آمدن داراشکوه از دهلوی و لغزم متقابله بسمع او رسید سکوچ متواتر ننموده ششم ماه مبارک نزدیک لشکر داراشکوه فاصله یک نیم کرده توقف نمود تا کیفیت حال خود مخالف مغریت معلوم نماید و داراشکوه در همین روز بعد اطلاع بر قربت صلح و کتب ترتیب افواج و تسویه صفوف و دهها سواره خود لغزم پیکار سوار شد و از جنگا و خویشی که راه پیش آمده بسیار بسیار است ایسا و لیکن اندک نشه مخالف بانا سحر کار و سوسه تدبیر تمام روز با فوج مسلح در عین گرمی و هوا سوزان سپری کرده لشکر با آن را تعذیبی عظیم کرد و چنانچه جمعی کثیر از فوج حرارت و شدت عطش و قلت آب برابر عدم رسیدن و پیمانۀ هلاک در کشیدند هنگام غروب آفتاب که شام او بارشش نزدیک رسیده بود رخ ازان عرصه تافته بمنزل گاه خویش برگشت و هوشیاران و نادل این حرکت را آن نخت برگشتگی و استنبه و سنگین فرزد و او بارش گرفتند از جنگ زیب با ققتضای دلش و هوشیاری و صوابی ید و توخا با آن چون پنج گروه طے مست و عرصه کم آب نموده بودند حرکت مناسب ندید توقف بجای خود و صلحت داشت چون اثر جنبش افواج مخالف ظاهر شد و آن روز جنگ تعویق افتاد حکم مطاع بنفاذ پیوست که جنود قاهره هانجا منزل نموده خیمها برپا کنند و موچا لهما بجهت خبردار کی و لشکر لشکر رود و معسکر تقسیم نموده شرایط محافظت بجای آرد و آن شب از طرفین بلایزم احتیاط و بیدارگی و تیغ و شمشیر قیام ورزیدند اوزنگ زیب با بهتر از لشکر فخر طراز و سهرتیت و تسویه افواج پرداخت و فرمود که تو پنجاه را پیش برده همیا عدو سوز و آتش افروز می دارند و حسب الامر فیلان مست جنگی بانواع برگسوان آراسته اسلحه و ادوات حرب بر خطه و پیکر آنها تعبیه شده و شاهزاده محمد سلطان را با خانانان سپه سالار بر اول ساخت و ذوالفقار خان و صف شکنخان را فرمود که به دو با تو پنجاه که با تمام آنها بود در پیش صف بر اول آماده خصم افکنی باشند و سردار کی را الغار شایسته از ده محمد اعظم نامزد گشته اسلام خان و اعظم خان و خان زمان و مختار خان و دیگر امرای مخالفان در آن طرف متعین شدند و مراد بخشین را با فوج او در جبرانغا گذاشت و سردار کی را همش بعد از امرای مخالفان شمشیر سید میر سوادش و شرزه خان و دیگر ببادران مفوض گشت و ببادر خان با جوتی از دلاوران طرح دست راست و خاندوران با فوجی از دلبران رزم جو طرح دست چپ معین شدند و خواججه عبدالقادر اول بیگی با دولت بیگی برادر او و عبدالمنذر خان تیرا سپه و بهرام ولد قزلباش خان و گروهی دیگر از سبندگان کار طلب جمعی از قراولان بقراولی کمر مت بر میان پردلی بست و خود بر فیل کوه پیکر فرخ منظر سوار شد شاهزاده سعادت شیم محمد اعظم را در آن جنگ بر فیل خود گرفته قول خاص بقدر وجود خود زینت بخشید و جمعی از مخلصان خالص مخالفان را بهر ایست رکاب خود اختصاص بخشید و او را سوسه غریمت بمقابله داراشکوه برافراشتند و داراشکوه هم صبح همین روز که هفتم ماه مبارک بود چون طنطنه تیار سوسه عساکر جنود اوزنگ زیب شنید با لشکر آراسته خویش بدستور روز پیش سوار شده در زمینگی روز گذشته ایستاده بود صف کشیده ایستاد و ترتیب افواج با این صورت بود که تو پنجاه خود را لبردار سوسه برق اندازان میرانش خود از دست راست و تو پنجاه پادشاهی که با تمام حسین بیگی خان بود از طرف چپ در پیش صف لشکر جاداد در امران سوسه پادشاهی را و ستر سال ما و ا که از راه چوتان عمده سهند و ستان نیز بدین شجاعت و دلاوری و فنون سپه دار

و سپاهگرے امتیاز داشت و ثبات قدم و استقلال در معارک رزم و قتال نزد مسلمان و راجپوت مسلم الثبوت بود و با سایر  
 عمده بادرو ساسے راجپوتیه مثل راجه روپ سنگه راٹھور عم زاده راجه جیونت سنگه که با او سر همی سے سے خارید و او را بنظر  
 سیدید و سربید یوسید و حید و راجه گرد سربراد زاده راجه علیعلد کس و گو رنجیم سپر راجه مذکور در راجه سنیوارام گورو و ودیلر  
 راجپوتان نامی جلادت نشان را سبر اول ساخت و از مردم خود داؤد خان قریبی را با زیاد از چهار هزار سوار بر گزیده و عسکر خان  
 میر بخشی خود را با سه هزار کس از لوکران عمده قدیم و مردم چیده منیمه آن فوج گردانید و سردار سے بر انعام خلیل امیر خان که از  
 عمده پاس سلطنت و میر بخشی لشکر پادشاهی بود و مغموض در شته ابراهیم خان خلیف علیهم و ان خان را با دو برادر دیگر شش  
 و اسیق بیگ و طابنر خان و قباد خان و سائر تورانیان در ام سنگه راٹھور و کفمنه خان و ساططان حسین ولد صاحبان مرحوم و  
 میر خان ولد خلیل الله خان و راجه کشن سنگه تونور و پرتعی راج و دیگر امرا و منصبداران پادشاهی را در ان فوج متعین نمود  
 و سپه شکوه سپه خود را با رستم خان که بختاب بهادر سے و فیروز خیل نامور و در سلک اعاظم امر سے معتبر و سپاهی مقرر بود  
 در جبر انعام باز داشته تمام خان و سربلند خان و سید شیر خان باره و مانویج و بهر سوخه و کنی و سید بهادر بکر سے و سنا  
 سید و ری و عبد البنی خان و سید نجابت خان و سید منور باره و سید نور العیان و سید تبول عالم را با جمیع سادات  
 و اهل جلو و گز در ان پادشاهی در ان فوج معین ساخت و خود با سه هزار سوار از عمده کان و خاصان و مخلصان و مقربان  
 خود و جمیع از مردم پادشاهی مثل فیض الله خان و خوشحالی بیگ کا شغری سے در قول قرار گرفته کنور رام سنگه مهین خلیف  
 راجه جی سنگه را با کسرت سنگه برادرش شیخ معظم فتحپور سے و جمعی از راجپوتان و سیدنا هر خان نوکر خود را با دو هزار سوار  
 اتمش کرده و فوج دیگر بر زمین و لیسار قول قرار داده و طرف خان و فیروز میواتی نوکر خویش را سبر و اسے فوج مهینه گماشت  
 و گابدشت میره لجهده امر افانر خان نجم ثانی که بتقریب و مصاحبت او اختصاص داشت گذاشت القصه بعد گذشتن  
 یکپاس و زاز کوه اندیشی و میخردی سے عزیمت حرب قتال صمیم کرده ابقصد کهنه تونز سے استقبال عساکر اوزنگی سرب  
 نمود و در منتصف نهار چون ما بهر رایت اقبال اوزنگی زیب از دور نمایان شد نخست ماند از فتن بان و تفنگ آتش خبگ  
 افروخت اوزنگی زیب بعد ابتدا اقبال از طرف دشمن و مشاهد آن حال فرمان داد که عمده تو پانچاه او و دلاوران شعله خو  
 آتش افروز رزم دیکار شوند با استعمال آلات تو پانچاه طرفین دو سے هوا زد و دباروت تیره و مارگشت و نیب صبا سے  
 معانقه توپ و آمد شد تیر شهاب بان زلزله در زمین و زمان افکند و جنگ گرمی پذیرفت رفته رفته سیران حرب قتال التهاب  
 و اشتغال گرفت و افواج داراشکوه نزدیک سیده از طرفین تیغ پیکار علم و اثر دها سے سنان شعله فشان گردید و کار خون  
 ریز سے و قامت بلا بالا گرفت **ابھیات** بلا باز هنگامه آرا سے شده و گرسیل خون دشت پیما سے شد  
 سپه از دو سو تیغ در هم نهاد و زره دیده از بیم بر هم نهاد و در ان غارت کردار اشکوه که پیش سپه شکوه در رستم خان بودند  
 خیر گنوده اول بر تو پانچاه اوزنگی زیب حمله آوردند و تفنگ پیکانش پای همت استوار داشته دست بدافعه کشودند درین اثنا یکی  
 از قبیلان سرب رستم خان از صدمه تو پانچاه غلطید و بضر توپ و تفنگ و بان رخنه در بنام سے ثبات آنها افتاد و دیدند که در  
 ازین طرف میسر نیست ناچار نسبت بر انعام اوزنگی زیب تاخته ب فوج بهادر خان که طرح دست راست و از غایت دلاوری سے  
 بجانب سبر اول پیوسته بود بر خورده و بجنگ دیکار پر و اخذند خان مذکور بدافعه آنها در آمده نهایت جلادت بتقدیم رسانید  
 و زخمی برداشت و سید دلا در خان و پادسی داد خان از ان فوج قدم جرات فشرده چهره رفاقت بگلگزنه شجاعت سپه

ذکر عیاره داراشکوه با عالمگیر

راه آخرت گرفتند و بعد از آن نور بسیار چون فوج داراشکوه اینو بود دفع آن بسی و کوشش این کرده صورت نسبت و نزدیک  
 بود که پاسه ثبات اینها بلوغ درین اثنا سلام خان با بهاران فوج برانکار از جانب بدین در آمده جنگ پیوست و شیخ میر نیز با فوج  
 و تمش خود را رسانیده نزد فوجی شجاعت و شهنشامت جمعیت اعدا را از هم گسخت و خاک معرکه بخون جبارت کیشان آن طرفت  
 برآینت درین آدینش مردان و گریه در رستم خان هدفت تیر قنغاگشته راه آخرت گرفت و سپهر شکوه باقیه اسیمت و  
 بغز آنرا نداد و از دران فوج برانکار که همراه سلام خان تعیین بودند سید حسن نجین اخلاص مصدر ترددات نمایان شده و سید حسن  
 و غیرت بیگ و محمد صادق و میرز محمد کوشش با صکے پسندیده بطور رسانیده لغت شجاعت و مردسے اسبک از خم کاتل عیار خستند  
 داراشکوه که جنگ نا دیده با خود هار به سجزیر رسانیده بود همیشه که تیز جلو سے رستم خان و سپهر شکوه خود نیز بتقاب آنها با فوج  
 قول و تمش بسزمت تمام بر سر تو بجان و سیر اول اوزنگن سب روان شد و سیر اول خود را زیر کرده از تو بجان خود نیز در گذشت و چون  
 تو بجان اوزنگن سب نزدیک شد از سدا نشین گذشتن دشوار دیده لطرف راست خود میل نمود ازین جهت سیر اول طرفین را  
 و راول جنگ با هم گریه که در عقب تو بجان بودند اتفاق کو نیزش نشد و داراشکوه با مراد بخش که مع فوج خود سردار جبار اوزنگن سب  
 بود و بر و شد و خلیل الله خان نیز با سپاه برانکار داراشکوه بمهد آقا رسیده حمله آورد و خود اوزنگن سب که با او بودند دست جرات  
 بجنگ تیز کشیدند مراد بخش قدم ثبات افشرد و بدافعه و کادزار در آمد و بعد کوشش بسیار و آو نیزش سبے شمار که مراد بخش نیز  
 چند خم خود برداشته بود پای قرارش لغزیده بعقب فت مقارن زمین حال اوزنگن سب رو سے فیل خود لطرف داراشکوه  
 گردانید عساکر او و فوج قول خاص نیز همان طرف میل نمود درین اثنا راچوتان جلادت کمیش که مراد بخش را هر نیت داده  
 بودند خوش تخور را بگنجته و رشته پیوند تعلق از گوهر جان گسخته بر قلب شکر اوزنگن سب تا خستند و لاوران لشکر و جان فشانان عسکر  
 او بخش ثبات ولی نعمت خود پشت همست قومی دیده دست جلادت بر آوردند و لصد مته تیر و قنغاگ بان و ضرب تیغ و طعن نشان  
 بیفغ مخالفان پرداختند و به نیرو سے دلده سے خداوند صاحب اقبال خود پاسے جلادت افشرد و مخالفان را آواره مچرا سے  
 عدم ساختند درین نبره مرد آزما مر تفسے خان و ذوالفقار خان و غیرت خان و الله یار بیگ میر تو زک زحمها برداشتند و دیگر  
 قدویان شهنشامت لبالت را کار فرما گشته تلا شهنشامت سپا پیاده و چقل شهنشامت بهادرانه بطور رسانیدند اگر چه ملازمان رکاب  
 اوزنگن سب و او مرد سے و دلاور سے دادند لیکن از راچوتان جلادت پیشه نیز تهور با سے عظیم و جراتنا سے خوب  
 بوقع پیوست چنانچه را و ستر سال با ڈا و رام سنگد را مٹھور و بییم سپه راجه بمٹھلا سس گور و راجه شیورام برادرزاده راجه  
 نکور و جمعی دیگر از دلیران و نام آوران آن گروه را جبار پیوه سپه مردی جرات نزدیک زنگن سب رسیده درین قول خاص برخاک میدان قبادند  
 راجه و سنگد را مٹھور از کمال جلالت و بی باکی بر همه چشمان خود سبقت گرفته تا نزدیک فیل اوزنگن سب رسیده پیاده گردید و سپه پانیل آراتور پردی بطور  
 ریسما گنبد بود برید و اوزنگن سب چراتهای او پسندیده دران وقت خواست که اوزنگن سب دست آید و در زمره مخلصان گرانند  
 لیکن صورت گرفت و بردست ملازمان او کشته شد با بجلد داراشکوه بعد مشاهده این حال موکشته شدن رستم خان و را و ستر  
 و دیگر عمده با سے راچونیکه در ارتکاب این جبارت و اقصاع از نصیحت پدر همتضاد و دستنمایش بانا بود سے خدایا و  
 بقدر کوشش نمود درین ضمن محمد صالح دیویش که اورا خطاب وزیر خانی داده بود و جمعی دیگر از مردم عمده او مثل سید ناصر خان  
 باره و یوسف خان برادر دلیر خان که در شجاعت ثانی زمین مبدین براد بخش سے شمرند و از سرداران خوب او بودند نیز شکر  
 بلالت خستیدند و مقارن این حال پانی چند متواتر از تو بجان رکاب اوزنگن سب فوج قول خاص و اطراف فیل سوار او

رسید بدین جهت پاسه نهالش تنزل گشته بآنکه هنوز جمعی با او بودند و کانیرو و پیکار با خرنز سیده بود از قبل سواری خدای دانند  
 بکدام داعیه فرود آمد و براسپ سوار شد ازین حرکت واضطراب سبب منکام ذور از صواب لشکرش نیز مضطرب گشته پراکنده و پیران  
 و برآه فرار روان شد بعد بدین اثنائیکه از خدمتکاران نزدیک داراشکوه که ترکش بر بنیاش سے بیست هفت تیر قضا گشته از پادشاه  
 حال بدنیوال دیده با چار کجا ماکاسه راه او باز پیش گرفت و سپه شکوه در اثنائیکه راه گریز با دو پیست و نسائم نصر و تائید از  
 مهیب عنایت و اعزاز بر آشفه راست طفر از او زنگ زیب و زید و از مردم داراشکوه و پادشاهی بعد ازین ساعت هم اکثر  
 غده پاسه روشناس کاس اجل نوشیدند و با آنکه او زنگ زیب فوج خود را از حاقب باز داشت و از گنجگان و زهر خند گام  
 تنی چند از خمیان و بر بنی از غلبه حرارت هوا جان بجان آفرین سپرده بخاک هلاک افتادند و جمیع لشکر سینه راه صحرا کے  
 عدم گرفتند و از سرداران و نوکران ناسی بود که زنده بر نداشتند تا به نامیبیان آنها و سائر اناس چه رسد و از آنجا  
 بنیات آئی آن که و چنین جنگ عظیم بود و مقابلت با جان بداران جانبا و سرداران سبب باز از عساکر زنگ زیب غیر اعظم خان  
 که بعد از غلبه حرارت هوا شدت گریا بد و منور ارخان بر آید و او همان کوسید و در غنای حریق و یقوت نشد و اسب هم جز با در خان ذوقفقار خان  
 و سر تضرع خان و دیندار خان و غیرت بیگ محمد صادق و عمر نیز میماند و پانسی و دو سه از فوج را بخشیدند و در میان خود زخمها منکر بود  
 پیکر برداشت و داراشکوه سپر خود و بعضی ملازمان آید و حیران وقت شام عازبه انجام در آنکه با در سیده منزل خود زن نمود و از فرزند مساک در بر سینه  
 مردم سبب بلاقات پدر هم گرفت و تاسه پاس شب در نهایت تشویش در آنجا گذر آید و او خورشید و وجه خود را با بعضی سواران  
 و پر و گیان رفیق آوار گرانیده بر بنی از جواهر و مرصع آلات و پارچه اشرفی و طلا که در آن اضطراب و بیسملگی دست تقدش  
 بان رسید همراه برداشته با سپه شکوه و معده دس از نوکران که مکی دونه را میوار بودند و هر کس از سمت دہلی گردید و صبح  
 آن پارچه مردم دیگر بار بنی از محتاج با در سیدند و تا دوسه روز دیگر جمیع از سپاه اشکرانش متعاقب متبای و بوستند تا آنکه  
 ترمیب پنجزار سوار با و ملحق شد و بعضی کارخانچاش نیز رسید و بیشترے از نوکرانش بعد از آنوقت انان کرده با و زنگ زیب  
 پیوستند و او زنگ زیب آنها را با ضافه مواجب مناسب استمانه و دو پندین اکثر خزانہ جو جو هر دو مرصع آلات و کارخانجات و فیال  
 سپان در آنکه آباد مانده با و رسید علیست از و دولت عاقبت تانفت دو وجه فلانجا و عیش گرفت از وجه و پارچه  
 در جنگ گاه اندکی در شهر تباراج حادثه رفت دیگر سواخ و ماجرا سے اول بعد ازین ارقام خواهد یافت القصد او زنگ زیب نصرت  
 نصیب سعادت شکر الهی بجا آورده با فون نظرا عنصام با رسیدگی و تو زنگ تمام در پیے سخانفان روان گشته منزل گاه اعادے  
 که بجا روب غارت و تاراج حوادث رفت رو یافته اما هنوز خیمه داراشکوه بر پا بود و نزول نموده تا رسیدن اردو خود و در لغات  
 خاص در آن خیمه بسر برد و امر آرا کجا جیسا نرعمده با و ارکان دولت تسلیم مبارکباد نموده آداب تهنیت تقدیم رسانیدند و او زنگ  
 تلفد بسیار بحال مراد بخش نموده بجز نیمی زبان و الطاف و نوازش بیان بر جبراحتها سے او که درین جنگ برداشته بود  
 مرهمها گذاشت و جراحان ما بر و اطبا سے حاذق بدوا و گماشت و بعد رسیدن اردو به برپا شدن نیمه خود در آنجا منزل  
 گزیده نظر توجه و مرحمت با خوال امر او ملازمان انگند جمعے را که درین معرکه مصدر کوشش تاسے لائق و در جانفشانی ند دیگر  
 فائق بر آمدند لشکر العن و جلالت الطاف پادشاهانه نواخت و سر یکے را در خور مرتبه و قدرش کامیاب و اسب و مکارم  
 ساخت و روز دیگر لشکار گاه سموگر رسید و مرند اشتی متعین بر بعد خواهی و صورت ما جرسے و اعتدال جنگ که با دسے  
 آن داراشکوه بود و مجور سے و معذونسے خود درین کار گاشته خدمت پدر خود شاه جهان فرستاد و در همین روز

محمد امین خان سپهسوار خان را در رنگ زیب پیش را در اورنگ باد و جریب مملکت عقید ساخته بود بر سر امر اس سلطنت کتبت  
حسب بدولت آستانه بوس مورد عنایت شد و میرحمت حکمت خاص و اخلاقی هزاره هزاره سوار منصب چهار هزاره سوار  
سریدار سینه یانت فرزند دیگر که در اینجا مقام بود ایستقا خان ولد یحیی ابدت صحت عاقل بر سر امر اس سلطنت رسیده  
و حمایت پذیرد... سیم ماه رمضان باغ نور منزل که در طایفه کبر آباد واقع است منزل شد و شاه جهان غلبه و استیلا سے  
اورنگ زیب دید و بجا نشاند و مدارا پرداخت و در جواب عرض صحت صحیفه نقل خود نگاشته معصوم فاضل خان میر سامان و تر  
و سعید پادشاه صد... این نیز یافتش دستوری داد آنها حسب حکم پادشاه رسیده بعد از آن ملازمت و گذرانیدن صحیفه  
و ابلاغ پیغامها سے زبانی که بان مامور بودند و عنایت خلعت میرافراز سے یافته معاودت نمودند و فردا سے آن بار دیگر  
فاضل خان و صدر مذکور رسیده پیغامها سے ماطفت رسانیدند و یک قبضه شمشیر و سوم عالمگیر که شاه جهان فرستاده بود  
باورنگ زیب گذرانیدند بدست آمدن این شمشیر که پادشاه فرستاد اورنگ زیب اولیا سے دو لقمش تقاؤل نموده در باطن شمشیر  
و خوربا عین اکتب ملقب گردانید و این تاریخ طایفه خان و قباد خان و فیض الله خان و سر ملقب خان و لوازش خان با پسته  
از امر اس... دیگر رسیده دست نوسل پامن دولت اورنگ زیب و عنایت خلعت سپاسه خدمت چون درین وقت که  
انتظام سلطنت مختل و عساکر و شانسزاده که مدعی سلطنت بودند نزدیک شهر بود سکنه آنجا سے الجمله تذنبی بحال خود داشتند  
و همراہ بیان مرا بخش خود سے آقا و خلعت او مستظهر بود و هر جادست تعدی در از سے نمودند و اورنگ زیب بنا بر تقاضا  
مصاحبت وقت اغراض میکرد بدین جهت از جبارت پیشگی طریق خلعت حکم پیورده بشود... آمد به اعتدالیها سے نمودند و نیز  
اورنگ زیب در باطن قاصد تسلط خود بر شهر و قلعه و کارخانجات بود مصاحبت در آن دید که شانسزاده محمد سلطان بابا خان خانان  
سید سالار شہر فرستاد تا عنایت و بطآن که مرکز سلطنت بود قیام نماید بنا برین دو از وہم ماه مذکور بفرمان ہمایون شانسزاده  
و سپہ سالار با فوجی از جنود قاہرہ... خان شہر شدند و ہمدرین تاریخ جمع از امر اس سلطنت رسیده بکلازمت اورنگ زیب  
ستامان شدند و عنایت خلعت مہربانے مستمال گردیدند و چهارم عمده امر اس کے بلند مکان خانبخاں عین خلعت  
عین اندر... سفون کہ شاه جهان بعد استماع خبر شہریت داراشکوه باخوا سے شانسزاده مذکور و جمع از امر اس غرض او را  
سنجید که راه عقید ساخته بود و بعد از دور و بر بگفتا سے او وقت یافت و ہم بنا بر استرنا سے اورنگ زیب عالمگیر  
انقید ہائی و نا آمدہ ادراک دست حضور نمود عمده الملک خلیل اللہ خان کہ شاه جهان اورا با فاضل خان سے کے مطلبے  
و گذارش پینا سے فرستادہ بود بعد اداسے رسالت جواب بوساطت فاضل خان فرستاد خلیل اللہ خان را متفقنا کے  
مصاحبت سلطنت خود در حضور نگہداشت... میر میران پیش و جمع از امر اس بکلازمت آمدہ بودند خلعت مہربانی یافتند و ہم  
تیم سرور جمع رسیده مورد مہربانی و شریک ملازمان... اولیا سے دولت عالمگیر سے شدند چون مہمات چکلہ متہرا کہ در  
و مطاح از اشکوه سفر بود درین وقت از تقرتہ و اختراک بدیرفت عالمگیر فرودارنی در اینجا فرستادہ بان نظام آنجا پرداخت  
تہو تہم بعد جمع از امر اس کے کہ منظور بود سلطان محمد را بکلازمت شاہجہان فرستادہ او حسب الامر داخل قلعت شد... از رو کے  
تہو تہم... آداب پناخہ از حضور پر خود مانگیر مستر شد گشتہ بود کامیاب ملازمت جد خود گردید و نوز وہم خواہر عالمگیر کہ در  
سن سال کا بان تراز برادر بود حسب الامر پیرباغ نور منزل آمدہ سو خلعت با فرمود و ولالت بکلازمت و اطاعت پر  
کرد و عالمگیر مسلح حال خود ندیدہ سخن تہر بعد رہا آورده بہر باہر پہلو سے کر و ہمین روز زبہ امر اس کے فریب نشان جعفر خان



وزیر اعظم و تقریحان کہ در پیشگاه سلطنت قریب منزلت داشتند شرف از و ملازمت گشته مویطاب خلعت خاص اختصاص یافتند و همچنین کل امر اسے سلطنت و منصب داران آستان عالمگیر شتافتہ روس نیاز بدین زرگاہ آورند چون کہ و مہر ایدہ از دعام نمودند عالمگیر با قفسہ اسے حزم و تدبیر بلبوس بخت مناسب ندیدہ بسعد عظمت و شان شستہ بارعام اور لیاقت نام پوسیدہ بخشان عظام آداب ملازمت و رسوم تہنیت بجا آورده باشا۔ میرنوزکان مرتبہ دان و سیا ولان یا کتبہ شناس بروی درجات و مراتب بخت تفاوت مناسب ہر کدام و مقام مناسب خود ہا۔ یہ یافت و منہ کما ورنہ لیاقت خود بمورد اہلانت شدند و رایان کہ سر دفتر اہل دیوان بود با جمیع مقصدیان و زمرہ اہل قلم و ارباب محاسبہ تہنہ ساسے عقبہ عالیہ گشتہ شتظام انواع اختلال وقت کہ در امور ملک و دولت در این آوان را یافتہ بود مامور کردید و بتیم ماہ مبارک غم دخول مستقر خلافتہ اکبر آباد از باغ نور منزل نمودہ مراد بخش را نہبانہ بقیہ آزار و تحصیل سبب از جو اجات مامور بودند ہما بجا نمودہ خود در کما ا۔ آرایش باد و جلال بخیل کوفہ شمال ابر حرام خواگشتہ و جو ملی داراشکوہ کہ باشا زہو کردید۔ سلفی رفتہ سبب اسعاد و آراستہ بودند زول اجلال نمود و در آنجا شستہ مضافہ مناسب۔ مراتب استعمال اوتما۔ پین توب ملازمان پادشاہ سے فرمود ما خود متفق ساخت و تربیت خان را باضا و ہزار و پانصدی و ہزار سوار چار ہزار سوار کردا بندہ بصوبہ دارا جمیر مستعین نمود

**ذکر شتمہ از حال داراشکوہ خردان مال**

داراشکوہ بعد فرار از اکبر آباد پنج ہزار سوار بدلی رسانیدہ چارہم ماہ رمضان رفتہ۔ دو آمد و توقف عالمگیر اکبر آباد مختلفہ شمرہ در آراستن فوج و اندوختن زر و سپاہ۔ اسباب حرب اسعمال نمود و دست تعرض با ملکہ و اموال و سپان در قبائل سرکار پادشاہی و نفوذ و خناس و زعامت اور از نمودہ در سیر جاہر سپہ یافت مستصرف میشد و چون بسلیمان شکوہ مہین سپر خود با سائر امر اسے مہر اسے انوششتہ بود از ان حرمت رو بہ سمت دہلی آورده بر جہان استعمال با و ملحق شوند انتظام آدن آنہا نیز سبک تید کہ با امانت نمایان صورت با غم ایدہ از مقبلہ نماید و نہانی با رسالہ بجام متضمن انواع مواعید و تربیت یافتہ خود۔ نہ انقبہ از زمین۔ سہ ماہ با خواست نام از ن بارگاہ بود و عالمگیر از ہوشیاری بفرنگ ل می نمود کہ تا نظر اندازد در اشکوہ از اندوختن سپان فوج و دست۔ انکہ در داشت و او۔ بین سنگام مخزنالیہا سے نگاشت با چارہم ماہ خاطر پادشاہ بر خلاف مقصد عالمگیر مہر و نہ۔ جو اگر چہ بطاہر مرار او مہاشات سے فرمود عالمگیر میخواست کہ بر اسے دفع آئینہ بجایزمت پد رفتہ زبان طعن و مہر بر بندہ۔ کو سلطنت بعدہ خود بگیرہ نتیجہ عبار کہ ورت نماید شاہ جہان بعد ملاحظہ سبب اختیار سے خود اظہار از جبار و سیر اسے۔ ہ ترک و آہس ملاقات نمودہ اگر چہ اول خاطر خواہ خود خواہ خواست بون صورت نگر رفت تن بقضادادہ از مراد دست۔ بر پشت و سالہ گیر با این صورت ملاقات پد زخل مقصد و مراد خود و شہرہ از ندان داراشکوہ از و سبب اوب لصدای و نشت دیدہ مازم شاہ جہان آباد گردید۔

**ذکر حضرت عالمگیر اطرف شاہ جہان آباد و سوا سگے کہ درین سفر رو کے داوا**

چون عالمگیر بقصد اتصال داراشکوہ مازم دہلی آشت شاہزادہ محمد سلطان ابا جمیع انجنود و اسیرہ با کبر آباد گذار شست با عاکر مہر اسے متوجہ مقصد گردید و اسلام خان خدمت اتالیقی شاہزادہ مقرر گشت و فاضل خان میر سامان پادشاہ را بخدمت در انجام فرمایشات و بندہ بست کار خانات پد مجوس خود مامور فرمود و ذوالفقار خان را بجا است قلعہ اکبر آباد و شاہ جہان مع اسلحہ و شوالیہ او گذار شست و تقریحان کہ۔ معالی شاہ جہان مساعی بمیلد پٹیوسو امید مخرن را با صلاح آورہ نمود

بطلان حقیقتی بیارند و تدبیر محبت مزاج نامور شد و سه هزار اشرفی و خلعت خاص و جمد هر مرغ با علاقه مر و ارباب انعام قیامت  
و بیست و دوم ماه مبارک رمضان بغیرم شاه جهان آباد کوچ خود موضع بهادر پور را مخیم سردقات گردانید و در این روز شایسته  
محمد اعظم حسب الامر بدربلا نیت جلد بر گوار خود رسیده معا و وقت مذکور بیست و چهارم که کلمات ساسی منزل گشت خبر فرار در آشکوه  
از شاه جهان آباد بیست و شش رسیده بیست و یکم در آشکوه انتظار و رو و سپه خود سلیمان شکوه باقیه عساکر همراهی او میکشیدند  
او بروی نرسیده و عالمگیر از کبر آباد قصد او جنید بودن خود در شاه جهان آباد مصلحت ندیده چون موسم برسات هم رسیده  
بود و خوف طغیان آبها و گل لاسک که مبادا سد عبور و مرور او شود و ترکو چسبیده اقامت بلاهور که در اقطاع او بود و آنرا محل آن  
و ممر رسیدن بایران میدانست مناسب شمرده سلیمان شکوه و بهادر خان که اتالیق او بود نوشته اعلام نمود که اگر تو اینند  
از آن طرف بمنابر راه سهران بود و در آنجا در اسبعت هر چه تا ممر در بلاهور رسانند انجام احوش بعد ازین گزارش خواهد یافت  
چون اله آباد در تصرف در آنجا و در آنجا اسبعت قاسم با در بحدوست از آنجا در قلعه دار سے انجا قیام داشت و با وجود  
شکست و نبره بیست و یک در آشکوه تن با ملامت منید و بنا برین عالمگیر فائز در آن را بمهم شخیر آن سو به قلعو مذکور ماه گردانید  
مرخص فرمود و از اوت خان را به صوبه دار سے او ده و قاسم خان را بمهم صوبه دار سے مراد آما در مرخص کرده و دیگران را نیز  
بمهم صوبه دار سے دیگر صوبه نموده و پیشینان را بمنزل گردانید و مهران ایام مراد بخش بنا بر این صوبه دار سے  
راس اسبختید و سربیک از امر کلانم خود و پادشاهی را با انعام و الطاف و اضافت مناصب مراتب در غور آنها مشمول  
عواطف گردانید تا آنکه سلخ ماه مبارک که در سلیم پور منزل داشت بهادر خان را با گروست از افواج بجاقب در آشکوه  
منبعین نمود و خلایق فاخره بشا بنبر او معظم که در دکن ناظم بود و بمهاجتان صوبه دار کابل و وزیر خان صوبه دار خاندین سیادت  
نام شاه جهان آباد و سعادت خان قلعه دار کابل فرستاد و سپه را ناراج سنگه که بمهم صوبه دار سے بود و بر حمت خلعت و یک عقد  
او در دید مغز گردید و دیدتس را نابار سال سپرچ مرصع سرافراز گشت و روز خید از سلیم پور کوچ بود اول وقت مراسم  
مذیت و مبارکباد بتقدیم رسیده و منعت واقع شد و همین روز دلاور خان افغان از سلیمان تخاف و زید و اجنبه عالمگیری  
رسیده و بیجا منعت و جمد هر مرغ با علاقه مر و ارباب انعام قیامت یافت و باضافه هزار سوار منصف پنجاه سوار و الا  
گشت و اکثر همراهیان سلیمان شکوه در پنجار رسیده در سلک ملازمان عالمگیر منسلک گردیدند و خان جهان شایسته خان را که در  
باغوا سے در آشکوه از منصف جاگیر غزل نموده بود بمنصب هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه و عطا خلعت خاص  
و جمد هر مرغ و شمشیر خاصه سرافراز سے یافته بختاب امیر الامرا بلند نامه اندوخت و شصت هزار روپیه نقد و دو کور درام  
انعام یافت

ذکر اسیر شدن مراد بخش تدبیر و تدویر عالمگیر

چون مراد بخش از لشکر شور تقیدت و از کد کوب نخوت و غرور کاخ و ماخس سپت بود با امید فرزندکے شاه جهان و  
ابنه فریبی با سے عالمگیر از غام طمع در سرداشت که بعد شاه جهان سریر رانی سهند و ستان با و خواهد رسید لاجرم از  
مبادی سخن عارضه و استماع خبر با سے ناخوش شاه جهانی بے تحقیق حال و اندیشه مال از تنگ و صلگی و کم ظرفی خود می  
را کار فرماشته لو ا سے استقلال بر اقراشت و لقب خود مروج الدین گردانید و بر تخت نشست و اسم سلطنت بنمود  
سکه و خطبه بنام خود کرد و قلعه بندر سورت را که در آن وقت با قلع همیشه کلانش جهان قرار بگیرم که بیستم حساب شهرت داشت

مقرر بود فوج خود فرستاده سفر نمود و اسوال و شپاسے سرکار اور استصرف گشت و دست تعرض با سوال مردم دراز کرده  
 تعدی پیش گرفت و محمد شریف پسر اسلام خان را که از خانہ زراوان پادشاهی و مستعد کے مہات بند مذکور بود با دیگر مستعد یا خاص  
 شریفیے تجسس ساخت و علی سقے دیوان خود را کہ خلص او از عمدہ ہا سے روشناس بارگاہ سلطنت بود و بموجب امر پدیش  
 شاہ جهان پادشاہ لشغل دیوانی و کفایت مہات سرکار او قیام داشت بے صدر جرمے وقوع ذلے بتوہم نفاق و مغلطہ عدم  
 یکجہتی با تمام محض کہ معاذان او نمودند بدست خویش بچارہ راقبت رسانید و از سفاہت و نادانے با وجود آنکہ عالمگیر برادر  
 بزرگ او در قرب جوار با کمال اقتدار کہ نسبت با و داشت از فرط نادانے و بلند نظریے اصلاً تغییر وضع نمودہ بطور شاہزادگی  
 بود مرتکب این جبارت گشتہ بعد بے اصل بر آمدن خبر مردن پدیمہ و وصل غنا پسندیدہ خود را تغییر نداد و عجبتر آنکہ با امید اشتغال در  
 حضور پدیر عالمگیر پیوست و ہمراہ ہے او اختیار نمودہ سے خواست کہ بوساطت او و حضور پدیر عذر او اہا سے ناہنجار خود  
 در خواہد مدارک کج و ہیا سے خود نماید و سے دید کہ مہین برادر او عالمگیر ازین امور خیرے با خود در ظاہر ندارد از غایت  
 حماقت ترک او ضاع نکو ہیدہ خود نمودہ تخت و چتر و سایر لوازم سلطنت ہمچنان با خود داشت و عالمگیر باقتضای مصلحت  
 وقت ہدرا و مہاشات سے گذرانید تا آنکہ بعد از جنگ در اشکوہ وقوع سو اسخے کہ مذکور شد چون دید کہ امر سلطنت فرما نروا  
 بعالمگیر رجوع شدہ زمام عمل و عقد بکف اقتدار او در آمد عرق حسد و حماقت او حرکت نمودہ اغوا سے خوش آمد گویان و تحریک  
 فتنہ جویان صنیرہ سوا سے عزور و نپدار او گشت و ہوا سے سلطنت و سرش افتادہ سر مہرے خاریدن آغاز نہاد و با وجود  
 قلت خزانہ و وجہ تنخواہ سپاہ در صد و توفیرت کر شدہ امر او بر خے ملازمان پادشاہی را با انواع تالیف متمال ساختہ لبو سے خود  
 دعوت سے نمود و جمع از بیخردان با و پیوستہ مناسب و خطا بہایا فتنہ چون عالمگیر از اکبر آباد نہضت نمود تخت در نفا  
 تعلل و امہال و رزیدہ عذر ہا آورد و آخر کہ ہمراہ ہے فرار یافت چند روز بعد از کوچ نمودہ ہمہ جا عقب لشکر سے آمد و با اصل  
 چند کر وہ دور از اردو سے عالمگیر فرود آمدہ بر عم خود در انتہای فرصت بود و شروع فتنہ برین شد کہ بعد فتح بعالمگیر بنیام داد  
 کہ در عدد جنین بود کہ ملک دوات با المناصفہ تقسیم باید اکنون ایفا سے آن باید نمود عالمگیر با ستماع این تقریر در تند سیر عقید  
 مکردن او افتادہ جواب فرستاد کہ ہنوز جنگ باقی ہے و پادشاہ زندہ و توجہ از بطرف دار اشکوہ با فراط محل این گفتگو بہت  
 بعد و جمع التبتہ انچہ وعدہ است و فا کردہ خواہد شد چار ماہ شوال کہ موضع مترا الطرف آب اقامت داشت و از ابتدا سے  
 فتح ثانی مراد بخش حضور عالمگیر نیامدہ بود و ہمیشہ لطافت اجمیل عالمگیر از اسے طلبید آن ایلہ بان قسم حرکات و پیغام ہا نہایت  
 بیخرد سے و سفاہت کار فرما گشتہ اول روز مذکور بجز متہ برادر بزرگوار و اسے رسوم تنیت آمد عالمگیر حسین تقریر و بچوہیا  
 نمودہ اورا بعد غافل ساختن در نہایت آسانی عقید کرد و بعد از دو پاس شب آن سیرہ روز البعدہ فدویان دو تنخواہ خود شیخ  
 میر سیر و دلیر خان را با جمع ہمراہ دادہ قلعہ شاہجہان آباد فرستاد روز دوم از وقوع این قضیہ کہ در متہا مقام بود و از جنگ  
 کچواہد از ہر اسے سلیمان اشکوہ تخلص و رزیدہ بزین بوس سہدہ عالمگیر سے فائز گشت و بعنایت خلعت خاص و شمشیر  
 و فیل با دادہ شرف اختصاص یافت کہ کیرت سنگہ زلدر راہ امر سنگہ را مشورہ امراہیم خاں خلعت علیہ مردان خان کہ با مراد بخش  
 ساختہ بود باستان بوس رسیدہ با دیگر راہا و نفا سے مراد بخش بعنایت ضایع و جواہر ہر سراز سے یا فتنہ و از ناخوشنماہ  
 کوچ نمودہ پنج کوچ متواتر نمود و درین روز پاپیران امیر الامر اشائستہ خان ابو طالب و ابو النعم و بزرگ امند مناصب شایستہ  
 و دیگر امراہم سرفراز سے یا فتنہ چہاد ہم بحضور آباد منتہا مل شاہ جهان آباد رسیدہ شنید کہ دار اشکوہ در تہیہ افزائش ثروت

وسامان اندوختن زرد مال استخوان دارود و در هنگام اقامت سهرنذ خانه راجه بود در مل که مقصد سے انتظام آن چکر بود و هنگام استماع خبر وصول آن برگشته تخت از پیشین بنی سوره او گدایان شده بد لکھی جنگل رفتہ نشست ضبط نموده بقدر تمام قریب است لکن سید از مال او که در بعضی مواضع مدفون بود بر آورده منتصرف شد و از آنجا عازم لاهور گشته چون بکنار ستاج رسید ششبارا فریاد آورده بعد جبر بر سرش را شکست و پاره غرق نمود و او در خان بدراکه از سرداران عمده او بود با برسیخ از لشکر گذر تلوون که گذر ستاج و مقر آنست گذاشت که شاید درین برسات سد عساکر عالمگیر از عبور دریا سے سلج تواند بود و خود تا برسات در راه بود که از خزانین پاشا سب سے در موالی خودش یک کرور روپیه نقد یا تو پخانه و قورخانه و جمیع کار خانجات و اسباب تحمل و ادوات سیر و دیگر در آنجا مهیا و موجود است با اصلاح حال خود پرداخته لشکر و حشر تواند آراست بنا برین عالمگیر را تدبیر بر انداختن او از پنج و بر شش همت گشته خواست که خود هم در عقب انواسی که بهم او را مقرر بودند منت منت نماید اگر چه بنا بر کثرت گل و لاله بر شکال این سبب را فرودیان در آنخواه قرون بعد از دیده مانع بودند اما عالمگیر ملتقات ملازمان نشنیده بر اسے خود عمل نمود لکن چون غایت جلوس بر سر سرسبز کور بحسب تجویز ارباب تخم غره ذی قعدہ مقرر بود و فرصت خندان نبود که این جشن بقانون معمول و در مان که رکاسه لعل تواند آمد لهذا مقرر نمود که خل قلعہ شاه جهان آباد گشته در باغ اعزاز آباد چند روز اقامت و رزیدہ در ساعت مذکور جلوس نماید و از مرتب جشن و نشاط و لوازم این بزم انبساط آنچه ساعت وقت و فرصت اقتضا کند همان اکتفا نموده برود متوجه غرض کرده و با انفرانغ از امور خطیمه که در پیش دشت کرده تانیہ جشن جلوس انبساط که شایان آن سلطنت تواند بود لعل آور دنیا عالی بنده شانزدہم شوال از خضر آباد کوچیدہ در باغ شدر بار سے که سیانت یک گروه از شاه جهان آباد بطرف لاهور و اقصت منزل نمود و نوزدهم از باغ سندر بار سے کوچ کرده در باغ اعزاز آباد مقرر نزول ارزانی دشت و خواست قبل از حرکت خود که ده روز دیگر باید فوج از خینود اقبال در سپه فوج سابق فرستد تا با اتفاق کناره ستاج رسیده حل اقامت افکنند و تا وصول پادشاه تبسیر و سرانجام عبور از آب مذکور پیر داز و دنیا بران عمده الملک خلیل الله خان میر بخشه را بعد از خلعت خاص و قیل و شمشیر نوازش فرموده حضرت مولود و میر خان و روح الله خان سپران او بمرحمت خلوت و اسپ با ساز طلا و علم نوازش یافته باید پر خود در خلعت یافتند و هم درین اثنا بعضی رسید که سلیمان شکوه با جمعی از هم اہلیان از آن طرف گنگا در حضور پد خود است بر آن مقام اوزار عبور آب گنگا در اطراف ہر دو ارعمہ امر عالمی مقدار ثالیہ خان امیر الامرا را با فوج از عساکر حضور مرخص کرده خود تار رسیدن تاریخ جلوس در باغ اعزاز آباد مقامات و رزیدہ درین عرصہ اکثر امر العنایا خدمات و اضافہ و اعتلا سے مناسب درجات کا سبب شدند

**جلوس عالمگیر بار اول بر تخت سلطنت بنا بر رعایت**

سوز جمعہ غره ذی قعدہ سال ہزار و شصت و ہشت ہجری کے در عمارت دلپذیر اعزاز آباد بفرمان و احب الادمان علم پیشگاہ سلطنت لبا ط انبساط گسترہ جشنی والا و مجلسی دلکش ترتیب دادہ ابواب عیش و سورو طرب و سرور بر سرک عالمیان کشاند و بعد از تقضاسے پانزدہ گھر سے و بیت و دوپل از روز مذکور مطابق شش ساعت و نہدہ دقیقہ و وہ ثانیہ نجوم سے محمد اوزنگ میر عالمگیر تباہید بقدیر بر سریر فرمان دہی و تخت شامہ نشینی جلوس اجلاں نمودہ رفعت افزای اوزنگ و سرافرازی ہر اکلیل و ہریم گردیدہ صد نقارہ شاد دیاہ و لو اسرنا طریقیانہ از چہ رت برضا و آہنگ نغمہ نینت گلبانگ تانہ دعا از حضاران انجمن ملازمان عقیدت باطن گوش منتظران این زرا گو ہر اسود نمود ام نامدار و نوینبان اراد شاعر تیلیات تمنیت تا ملک را ای عبودیت گشته در غور مرتبہ منزلت ان

مصل دولت بر اطراف سر بر گیتی خود یو عالمگیر صفت کشیدند و از شار طبع طبع نزد سیم کبر سر و افسر صاحب و بهیم بخت آمدن  
دومن گلهاسے مراد و گوهر امید جدید از خلعت خانه بود و فضال پادشاه سے جا میماسے رنگارنگ و خلعتها سے گوناگون گوناگون  
گروه مردم با زیب قامت افتخار گشت و خازن مکرمت و احسان نامتاسے دست بخشش کشوده دامن آرزوی کا چو پان  
مالا بال نقد مرا که در سخن سخنجان ناده کار و شعرا سے بلاغت شمار تواریخ بدیع بر آیین جلوس جبرسانیده اند از انجمله آید  
کریمه اطهوا الله و اطيعوا الرسول و اوله الامم منکم در کمال بندرت و غرابت است که سید عبدالرشید توی یافته اما لوازمین  
حشون نوعیکه باید بنا بر تعاقب مخالفت و انتظام حلفنت و پر دختن از اغیار مثل شجاع و در اشکوه خپانچه گزارش و دست مختصر  
قدار داده اکثر مراتب و رسومیکه لازم چنین سریر آراست جلوس ثانی حواله نمود و خطبه و سکه و تعیین لقب نیز بر همان جلوس  
مفوض شد شانزاده محمدا عظم که تا حال منصب داشت بمنصب ه نیز اسے چار هزار سوار و عنایت علم و تقاره و تومان و طوغ و  
اناب گیر و و هکد هکی الماس گران بها و ده نرسا سپه بلندی یافت و دیگر امرا هم بقدر حاجت و اقتضاسے وقت بجاییت  
خلایع و انعامات مورد مراحم سر و اند گشتند و روز دوم حسب حکم پیش خانة بطرف پنجاب برآمده سر پرده دولت برافراشته  
شد و فوج دیگر اسے مزاحمت سلیمان شکوه بسر کردگی شیخ میر بادیر خان و صف شکر خان و دیگران چارم ذی قعدہ  
روانه شدند و هفتم ذی قعدہ خود متوجه سمت پنجاب چون نصبت بشاه راه طرفت بین آن گل و لاسے کشتان میداوند بنا بر آن  
یازدهم که از نو اسے کرمان کوچ شد بیست اندر سے منحرف شد و متوجه رو پز گردید و بعد از سطره مجله غرضه داشت بهادر خان  
متضمن بر عبور او از دریاسے تسلح بحیثی و چالاکے قبل از رسیدن خلیل الله خان و لشکر هم آهیش و غالب آمدن مستحقان  
داراشکوه رسید و فراریان همه با هم جمع گشته در سلطان پور اقامت کردند و حقیقت حال بهادر اشکوه نوشتند و خلیل الله خان  
این خبر شنیده ایجا کرده بهادر خان ملحق شد و سلیمان شکوه در این احیان بانواع بلایا و اذیبار گرفتار گردیده آخر الامر پر کمال  
ناکامی مرتبه دوم سبری نکر رفته در پناه زمینداران آنجا آرمید لقبیه احوال او بعد ازین گزارش خواهد یافت و داراشکوه و از بزم  
شوال بلاهور رسیده چاردهم داخل شهر شده هفتدهم قلعہ نقطن کرد و هنگام فرار از اکبر آبا و بسید عرب خان که از قبل او صوبه  
بلاهور بود نوشته بود که بسر انجام لشکر و سامان و لوازم تو پچانه چندان که تواند بکوشد و خود نیز با طراف و اکناف استمالت  
نایماسے ملاطفت آمیز بنی بر مواعید الطاف و احسان فرستاده سپاه آن مرز بوم را از هر قوم ترغیب نوکر سے کرد و  
امر تعییناتی در زمینداران را نیز بانواع عواطف امیدوار ساخته طلبید و زروا فر که در انجا داشت بانعام و اعطایا بعین  
قلوب مردم پر زحمت بنا برین در عرض اندک مدت بسیت سوار فرما هم شد و از امر پادشاه سے نیز جمع بر سر او گرد  
آمدند و راجه راجه و پ زمیندار جموں که حسب لطلب شاه جهان یکک او سے آمد و خیر خان فوجدار میره و خوشاب هم  
بارا به متفق گشته تریق و شریک او گردیدند و داراشکوه در بلاهور بوده مخفی خطوط استماله با مرآ پادشاهی و راجه پوتان جمیر  
نوشته دعوت بر فاقه خود سے نمود و بعد وصول بلاهور چار پنجم سوار یکک مستحقان سابق و حفاظت گذر طراسے  
تسلح فرستاد و بعد استماع توجه عالمگیر بمصوب پنجاب تبار سے جمع و دیگر اباسید عرب خان و مناصب بیگ و دیگر نوکرا  
خود بسیت گذر رو پز فرستاده جا بجا در کنار آن آب لشکر با متعین کرده بود اما چنانچه گزارش یافت که بهادر خان دیر سے  
نموده از معرطون گذشت مستحقان داراشکوه گر ختیه در سلطان پور فرما هم آمده صورت حال با ونگا شتند و داراشکوه  
داؤد خان را که سرگرتن فوج دیگر مشتیر رفته بود و فوج داده بجا است و ضبط معابر و دریاسے بیاہ رخصت کرد و فوجها

تعاقد نیزه او یک باشدند و معبر بیا و راضی نموده مستعد فراموش نشدند و از ابتدا اسرار با شجاع که شکست خورده پیش  
 غاد و ذل آزرده کین و افسا و او بود جز اختلال حال خود کرده بنا بر ضرورت و صلاح وقت در مصادقت و مصالحه زود پیمان  
 دوستی و التیام در میان آورده مکاتیب میرانش اسالیب مشعر با اظهار مواخات و موالات نوشته بود و او را ترغیب و ولایت  
 حرکت از بنگاله و تکلیف لشکر کشی با عالمگیر نموده با هم معهود گشته بود که چون خود در پنجاب مقیمه حساب نموده شورش نماید شجاع  
 تیرتو اسے غزیت بطرف آله آباد و فرزند و با هم عهد و موکد بایمان در میان آورده بودند که بعد حصول مراسم ملک مال با هم  
 مساوات قسمت نمایند و عالمگیر نیز بعد فتح تالیف قلب شجاع نموده صوبه بهار و پٹنہ را با و داده فرمان سنند بهر شاه جهان  
 نیام او فرستاده بود و شجاع هم در طاسر دم دوستی و مواخات با عالمگیر زده مراسم اتحاد و تقیدیم میرسانید اما چون خبر نصبت  
 عالمگیر بطرف پنجاب و ملتان به تعاقب داراشکوہ شنیده باز خود بیرون گذاشته داعیه تسلط با افراد از سر نو پیش نهاد  
 نامطرح ساخت و ذکرش آید اما داراشکوہ که ضرب دست عالمگیر با وجود کمال اقتدار و اجماع امر کبار و فوج و توپخانه بسیار  
 خورده صولت و طیش جیوش قاهره اش در دل او جا گرفته بود اگر چه بجای هر در سر انجام حساب پیکار اشتغال داشت  
 در باطن مرکز خاطرش داعیه فرار و رفتن بجانب ملتان و قندھار بود و به تنبیه اسباب این غریمت گشتیها و بار بردار و غیر آن  
 جمع می نمود و در فقا تفرس این معنی نموده دریا قندھار غرضش ثبات ندارد بدین سبب ترک اسید از او ضاع او نموده آهنگ  
 جدائی کرد و چنانچه راجه راج روپ بهانه سر انجام حساب خصمت وطن گرفته رفت بعد چندی پیش که پیش داراشکوہ بود نیز  
 گرخت و بیست و پنجم ذی قعدہ رایات عالمگیر ظل و رو و کلبا را آب ستاج افکند و راجه جسونت که از نزدیک اشکست خورده گریخته  
 بود و بالتاسی امرای حضور عفو تقصیر او شده درین منزل شرف کوشش دریافت و بمهرمت خلعت خاص و یک تخریقیل فرین بخل رفت ساز  
 نقره با ماده ذیل شمشیر صرغ گران بهانوشش یافت درین منزل از عرض شدت خلیل امیرخان بوضوح پیوست که انولج داراشکوہ که بر معبر بیا و فراموش  
 و او در خواب گیر سردار داراشکوہ از لاهور آمده بآن پیشو سپهر شکوہ نیز بالشکر دیگر و توپخانه تازه بایشان ملحق شده و داراشکوہ خود هم غم بر آمدن از  
 لاهور کرده غمگریب بانها خواهد پیوست عالمگیر بعد اطلاع راجه سگه و دلیر خان را مانوسه از دلاوران بکبک خلیل امیرخان  
 حضرت فرمود و روز دیگر صفت شکن خان میرانش را با توپخانه صنیمه آنها نمود بیست و نهم ذی قعدہ که راجه سگه و دلیر خان  
 به خلیل امیرخان ملحق شدند بعد روز سه چند تحقیق پیوست که داراشکوہ داعیه پیکار بغیرم فرار و بدل ساخت و سپهر شکوہ را  
 بتعمیل تمام برگردانیده بیست و نهم ماه مذکور از لاهور رخت او بار بسجانب ملتان روان شد و او و دغان را ماور نمود که  
 کشتی بار اسوخه بعد از قرب وصول جنو و منصور بر خاسته با و پیوند دو این مقدمه را بحضور معروض داشته طاهر خان با هم  
 بر خاج استعجال دوید و ششم ذی القعدہ بلاهور رسیده بضبط شهر پرداخت و راجه راج روپ زمیندار جمونزد سگه لرب  
 دریا سگه بیا رسید خلیل امیرخان بر جورد و بواسطت آنها عازم حضور گردید و عالمگیر را جسونت را بشاه جهان آباد  
 حضرت نموده تا معاودت خود با قامت آنجا ماور فرمود و بشاه نیز او به نظم نگاشت که الحال عظم خان را که مصیبت مقید بود  
 از جس بر آورد و تازی آن کلمات لجویی بانماید در انعام نقود و افره و انواع اجناس و امتعه و احترام و نیکو داشت او دقیقه فرود گشت نماید  
 و پنجم ذی القعدہ از آب عبور نموده مسخوت در آن یکه خوبا اسباب بکن اشکوہ را تعاقب نماید و بعد لجمع معاودت نموده بتیام مهم سلطنت پردازد بنا بر  
 در منزل سبیت پور شاهزاده محمد اعظم را باز و اندک لشکر دارد و بزرگ کارخانجات بلاهور خصمت نموده با اسباب خفیف ضرور و خلاصه لشکر  
 بیست و پنجم ماه مذکور ابلاغ نمود و راجه سگه چون مدتی از خانه خود دور و در مشاق سفر بود حضرت وطن یافت

درین اثنا شنیدند که داراشکوه در ملتان هم اقامت نتوانست نسبت بکبر رفت و سلک جمعیتش بیشتر از پیشتر از هم گسخته غیر ازین که  
 برحمت بسیار و پاسے سرد فرار خود را با منته رساند کارسے دیگری نمے تواند ساخت لاجرم استیصال و قطع منازل سو قوت  
 منازل کوتاه مقرر کرد و فرمان داد که صفت لشکر خان در پے او شتافته از ممالک محروسه رها کرے آوارگے سازد و چهارم  
 محرم فرمان نصیب لشکر خان رسید او همان روز بتعاقب شتافت و عالمگیر بسهولت طے منازل نموده تا غابره ملتان رسید  
 نیا سو و دو مہد با قریب سامان بقومدارسے بیکر و خطاب باقر خان و مع اصل و اضافہ بمنصب ہزارسے ہزار سوار نوازش  
 یافت ہفتم محرم کنارا آب راومی دوسہ کروہے ملتان خلیل احمد خان و بہادر خان و غیرہ ملازمان ادراک و دولت حضور نمودند  
 و سید عرب خان کہ نوکر عمدہ داراشکوه بود از ہمسایہ او تخلف و رزیدہ و شیخ موسی اگیلا سے کہ نیز از طرف داراشکوه  
 بکومت ملتان قیام داشت و سید مسعود بارہہ باسلام سدہ پادشاہی چہرہ افزونت و بطنایت خلع و مناصبت  
 مراحم شدند بر خدیو صفت لشکر خان بتعاقب مامور بود بنا بر مزید احتیاط عمدہ رقعا سے صاحب تدبیر شیخ نیر بر اہمیں کار  
 مامور شد تا اگر حاجت بھنگ ہم شود تدارکش آسان باشد و ششم محرم لعل با علاقمند وارید و انعام یک لک روپیہ  
 نوازش یافتہ مرخص شد و روز دیگر زیارت فرار شیخ بہاء الدین قدس سرہ داخل شہر ملتان گشتہ فیض اندوز زیارت فراران  
 بزرگوار کردیدہ یک ہزار روپیہ بشیخ بہاء الدین صاحب سجادہ کہ از اولاد آن بزرگ بود و ہزار روپیہ بخدمہ و مجاوران ان مقام  
 لازم الاحترام العام فرمود و بہنگام فہاب و ایاب از زرافشانی دست جو دشاہی خلقی را نقد مراد بامن آرزو افتاد  
 و ہدیرین ایام شاہ نواز خان صفوسے کہ از اعظم امراء پد رزن ہر دو شاہزادہ یعنی محمد اورنگ زیب مراد بخش بود عالمگیر  
 مسہمت وقت و عدم عطا و براہ و قلعہ برائینور مجوس نمودہ عازم اکبر آباد اردکن شدہ بود و مورد الطاف و احسان رہت  
 و بار سال خلعت خاص و بار اصل و اضافہ شش ہزارسے شش ہزار سوار دو اسپہ و سہ اسپہ نوازش یافتہ بصوبہ واک گجرات مامور

**ذکر معاودت عالمگیر از ملتان بشاہ جہان آباد بنا بر وقت شجاع و سرجی از سولخ آن زمان**

با آن کہ عالمگیر بمقتضات سیر با شجاع رنگ استی رخصتہ براسے بتسکین فتنہ و صوبہ بہار علاوہ ہنگالہ در اقطاع او دادہ ہند  
 فرمان بہر شاہ جہان فرستادہ بود و شجاع نیز شکر گزار بجا آوردہ در طابہ مردم دوستی میزد اما بھنگ داراشکوه بطبع  
 سلطنت کل ہند و ستان عالمگیر را در تعاقب داراشکوه دوران کر سلطنت و شاہ جہان پادشاہ را مجوس دیدہ عازم تخیر  
 اکبر آباد و اعانت پدر و برادر مغلوب خود داراشکوه گردید چون این خبر بجمع عالمگیر رسید دو روز ہم محرم الاحرام رایات ظفر  
 آیات از ملتان برافراشتہ بہیت و چهارم محرم دہلی را ہر لاہور رسید و امر کرد کہ اردو داخل شہر گشتہ اما سے آن بیرون  
 بیرون راہ پمانید و متصل بلغ فیض بخش کہ بطرف دہلی واقعست منزل گاہ کرد و نزد دیگر تبار سنج بہیت و پنجم شاہزادہ محمد عظیم  
 بقدمجوس بدست گشت و عالمگیر سوارسے قیل از عین شہر بسبیل عبور نمود و لمحہ سوارہ توقف نمودہ قلعہ را بنظر احتیاط  
 ملاحظہ کرد و از انجا عطف عنان نمودہ در اٹھان سے راہ مسجد وزیر خان فرود آمدہ نماز ظہر باجماعت گزار دو وقت عصر در  
 باغ فیض بخش منزل نمود و صوبہ دارسے پنجاب بخلیل احمد خان دادہ سلخ محرم بصوبہ شاہ جہان آباد نہضت فرمود و  
 قباد خان بصوبہ دارسے ٹھٹھہ مقیم گشت و برہریا سے تسلخ رسیدہ معظم خان را کہ از قید رانی یافتہ در قلعہ دولت آباد  
 میگنڈا نید بصوبہ دارسے برہان پور خاندیس مبالغے گردانید بعد طے منازل بہیت و سوم صفر باغ اعز آباد طابہ شجاع  
 مخیم جاہ و جلال شد و را بہ حبوت و سیادت خان صوبہ دار شاہ جہان آباد مع دیگر ملازمان عمدہ سلطنت کامیاب گشت

کردیدند و او فوجان که در نواحی بکر از داراشکوه جدا شده از راه بیلیمیر حصار فروز که وطن اوست رفته بود بغایت ارسال خلعت نوازیش یافت چون سلطان شجاع چنانچه ارقام یافت صوبه بهار هم یافت از آنکه نگر که دارالملک او بود بپینه آمده از آنجا بسین گمان که عالمگیر مع افواج دور افتاده شاید بچستی و جلالتی که کارسے تواند نمود بعد اندک توفیق در پینه بال شکر کاسے آید حدود و توپخانه و نوازه عظیم بنگال که اواسط صفر که عالمگیر بطرف پنجاب بود انتظار فرست نموده سمت الہ آباد نصرت نمود چون بنواسے ریتاس رسید رام سنگد نوکر داراشکوه که از جانب او بجا است آن حصن رفعت اساس قیام دشت و با پای آقا سے خود که بعد فرار از اکبر آباد با و و دیگر قلعه داران سمت الہ آباد نوشته بود که قلعه آن نواحی شجاع و مندر رفته با و پیوسته و قلعه را سپرد و همچنین سید عبد الجلیل با هم ہم که از طرف داراشکوه حارس قلعه خیاڑہ بود قلعه مذکور بلایان او سرد و در آن این احوال سید قاسم قلعه دار الہ آباد با و سے نوشت کہ من ہم مامورم اگر خود باین صوب آئید قلعه را تسلیم نمایم سوچ این مقدمت نیز باعث دلیر سے شجاع گشته قدم جرات پیش نهاد عالمگیر بستماع این احوال سے خواست کہ بحسن تقریر کفایت این مهم نماید و خطوط متضمن موافقت و منع سعادت مکر نوشت اما باقتننا سے ہوشیار سے دید کہ خاندہ ران با عساکر سے ملکہ الہ آباد تاب مقاومت اہ نزار و خند سے از امر او فوجے از مواکب نصرت پیرانز و شاہزادہ سلطان محمد باید فرستاد تا سڈ شجاع بودہ حقیقت حال او بعض سسانیدہ باشند تا پیران فرمان لازم الاذعان بطغر اسے نفاذ پیوست کہ شاہزادہ نظم مہام اکبر آباد بامیر الامرا شالیہ خان گذار شتہ با توپخانه و لشکر اکبر آباد ہفتہم ربیع الاول کو آن نصرت بطرف الہ آباد برافراز دو حکم نوشت کہ چون شجاع با الہ آباد نزدیک شود خاندوران دست از محاصرہ قلعه بردار شتہ بجنو و شاہزادہ پیوند در چارم ربیع الاول عالمگیر از باغ اعز آباد بارادہ دخول شاہجہان آباد حرکت نمود و دیگر فرسبار آخر روز داخل شہر گشتہ دو نیم گہری روزماندہ داخل قلعه شہر مذکور گردید و دادہ خان قریشی صاحب داؤد نگر کہ در وطن خود حصار آادہ و خلعت و غنایت باورفتہ بود در این ایام رسیدہ روز مرقوم بعد اسے خلعت و شمشیر با سازمینا کار و منصب چار ہزار سے سہ ہزار سوار کامیاب غنایت شد و درین ہنگام ہر ربیع گیتی مطاع بنام زبیدہ امر اسے عظام معظم خان صادر گردید کہ نظم مہمات خاندین بہ نیابت خود سگی انکیان صوبہ مذکور کہ مناسب داند مقوض دشتہ برخے از تابان خود آنجا بگذارد و بر جاح استعجال روانہ ہنیکا حضور شود

**ذکر نصرت عالمگیر با رایات طرف شجاع بقصد فرو نشانیدن غبار شجاع**

چون بہ ثبوت پیوست کہ سلطان شجاع با وجود استماع معاودت عالمگیر از ملتان و وصول بشاہجہان آباد از آمدن سلطنت برگشتہ بکام جبارت بحد و دنبار س نزدیک رسیدہ قصد الہ آباد دارد تا بران قرار گرفت کہ عالمگیر از نجا نصرت نمودہ سمت شکار گاہ سورون توجہ فرماید و بعد تحقیق حال شجاع اگر از دنبار س بپنہ برگردد شاہزادہ محمد رابان کہ منقلہ برگرد آیدہ خود نیز معاودت کند الا آہنگ جنگ او نمودہ تبارک پر دازد و ہفتہم ربیع الاول باین ارادہ داخل حیمہ گردید و خیر دار مراد بخش کہ در شاہ جان آباد مجبوس بود بہ طور سابق بامیر خان مقوض ماند و سوم ربیع الثانی در نواحی قصبہ سورون رسیدہ خطے متضمن نصح بلین و منع ارتکاب حرب گما شتہ بشجاع فرستاد چون بورود آنجا متواترہ متیقن شد کہ شجاع از ارادہ خود باز نشتہ آید پنجم ماہ مذکور از سورون لو اسے مدافعہ او برافراختہ بشاہزادہ محمد سلطان حکم نوشت کہ از جنگ تحصیل نکردہ انتظار وصول توگب پادشاہ سے نماید و بعد از سڈ دوسہ مرحلہ بوضوح آنجا مید کہ شجاع با الہ آباد رسیدہ و سید قاسم



قلعه حواله نمود و با او شریک گردید و شجاع از بنارس سه لک روپیه از اهل آنجا بجز و عنفت گرفته خدا سے دانند ایتل و ویرا  
 چاگر قلعہ باشند و فوج را بتبخی چون پور فرستاد و مکر و خان صفوی کتاب نیاورد و بعد از رفتن چند توپ از قلعه برآمده بلند  
 شجاع پیوست و بنعمت بیج الشائے که شجاع باله آباد رسید سید قاسم بارهه از قلعه برآمده با او ملاقاتی شد و شجاع تبصره او  
 و گذاشت سید قاسم تاج الدین نام سید سے را از اقوام خود به نیابت خویش در قلعه گذاشته با جمعی که داشت ضمیرش کشید  
 و شجاع بعد از آن روز از آب گذشته قدم حیات پیش گذاشت و بتاریخ هفتادم که شجاع بقصبه کجوه رسید و بقاصد جا کرده  
 از لشکر شاهزاده محمد سلطان بگریزید و توپخانه و برابر خود چیده غزم صف آرائی داشت عالمگیر نیز منزل آنجا کوه چاک  
 متواتر در ظاهر قصبه کوزه اردکشته منزل گزید و زید امر که خان و معطر خان که سبب آنجا بنام سبب ما زمت بود و  
 تاریخ بود که عالمگیر پیشه لعلت خاص با نادری سرفرازی یافت و روز دیگر در آن منزل اقامت گزید و بتبیین نواح و ترتیب انجم رزم و دیگر  
 دوران روز شاهزاده محمد سلطان بغایت خنجر خاصه با علاقه مروراید و یکصد سپاهان جمله ده اسب عربی و عراقی بیظم خان لعلت خاصه با علاقه  
 مروراید و یک صاسپ از آنجا پنج اسب و عرسته کی با زین و ساز طلا و برهنه از ملازمان معتبه سلطنت مورد الطاف و  
 عنایت گردیدند روز یکشنبه نوزدهم ربیع الثانی غزم رزم هم گشته فرمان عالمگیر صادر شد که توپخانه برق نشان را پیش برده  
 در برابر فوج غنیمت صاعقه بار و آتش نشان گردانند بعد صد و امر در یک لشکر بچو شش آمد و ننگان شیر افکن بدن بحبیب و چون  
 آراسته فوج فوج مانند موج از پی هم برخواستند و صفوف قتال آراسته گشت هر اول برایت اقتدار شاهزاده سلطان محمد  
 شوکت یافت و ذوالفقار خان با توپخانه و اکثر برق اندازان و جمع از دلیران و ثابت قدمان معرکه معین توپخانه شدند  
 و راجه جسونت سنگه را تهور را با سپاه و اجوتان او در براننا حکم صف آراست شد و محمد سپاه را تهور محمد حسین و  
 میر عزیز بدخسته و بلید سکه چیلان در ام سنگه و بررام را تهور ضمیمه فوج او گردیدند و بهلام خان و غیره امر ابراهیم  
 این فوج مقرر شد و سردار سبب جرانکار نامر و شاهزاده محمد اعظم گشته سپاه انبساط خاندان و راجه را می سنگه سیسوه  
 و میرزا خان دیرم دیو و سبب سنگه سیسوه و راجه چتر من جاوون و سید شمس الدین بارهه و جمع دیگر از منصبداران  
 مقرر شدند و کنور رام سنگه کچوا راجه سبب سبب مع را و امر او سنگه چند راوت و جلت سنگه با او و علی قلی خان و دیگر  
 راجه با و منصبداران بهراوسه این فوج مامور شد و سرکرده گشت سبب سبب و کوشش بهادر خان تفویض یافته اکثر افغانه  
 جلالت نشان و دیگر امرای شہامت منش متعین آن فوج گردیدند و در دست راست قول خاص او و خان با جمع از دلیران  
 عرصه نبرد مثل راجه اندر من و راجه دیو سنگه ندیله و یکتا از خان و سادات خان و سید شجاعت خان و دیگر نیکان مجلس  
 قرار یافته فوج طرح متعین گشت و راجه سبب سنگه با سید فیروز خان و سبب برخان و غیره سادات و دیگر امر او فدویان در دست  
 چپ فوج طرح مقرر شد و چترها آسا از اوج قول سایه سعادت برفرق فدویان افکند و قلب لشکر بفر شوکت پادشاهی  
 قوت گرفت و جمع از بند با سبب اخلاص منش جان نشان مثل عابد خان و اسد خان بنحش دوم امثال ایشان را کامیاب  
 ملازمت رکاب گردانید شاهزاده سعادت توام محمد اعظم را بدستور معارک سابقه همراه خود در حوضه فیصل خاصه نشانید  
 و عده امرای علمام معظم خان را با جمع قلیل که درین ایلیا رسیده بود در حوضه فیصل خاصه جا و اده حکم فرمود که فیصل  
 سوار سبب او در جنب فیصل سوار سبب خاصن باشد و زمین و بیار قول خاص که دو باز و نفرت و ظفر تو اند بود فوج دیگر در  
 یافته سردار سبب سبب سبب شہامت و کار فرمائی محمد امین خان میر بنحش مقرر گردید و ریاست میر سبب سبب جانفش

مرتنی خان نفویض نیشاد عبداللہ خان و جمعی دیگر از دیران کار طلب و فراوانی تو سن جلاوت برانگیزند و چندانی بخوانان خلاص خان و دیگران  
 و گریزی از اعدیان نفوس گشت فیلان جنگی با نوع اسلحہ و برق آراستہ برق گمان تو بازو و چوچیا شوکت و شعلہ خورشید پشت آنها جا گرفتند و در هر سو  
 چندے از آنها تمیز شدند القصہ نو دہزار سوار کمل سلاح آراستہ کہ بکم وقتی در طلب رست سلاہین مقتدر فرام آمدہ باشد آمادہ نبرد و پیکار  
 گردید و اردو جائے کہ بود حسب الحکم ہما بخامند و شجاع نیز بہ ترتیب و تسویہ افواج خود پرداختہ خود بالہ و روی خان و عبدالکریم  
 بن نظر محمد خان و رقول قرار گرفت و بلند اختر سپہ فرود خود را با سید قاسم بارہ قلعہ دارالہ آباد رسید عالم و سنج و سیف اللہ  
 سپران الہ و روی خان را با فوج خان مذکور و قشونے دیگر از مردم کارے ہراول کرد و شجاع ولی فرستے با جمعی ہراولے  
 آنها متعین نمود زمین الدین سپہ بزرگ را با فوجے لائق در برابر انار بازداشت و حسن خویشگی را با جمعی ہراول او کرد و بکرم  
 صفوے را با سید راجے و چندے دیگر از سرداران کوگرد و سپہ ابنوہ در جبر انار مقرر نمود و شجاع طرفین را با فوجے طرح ستا  
 اسفندیار معمورے را در انتمش مقرر داشت و اہتمام توپخانہ بالو المعالی سیرا لش گزاشتہ میر علاء الدولہ دیوان خود را با جا  
 بچند اوے و سید قلی اوزنگ را با جوقے بقراولے گماشت عالمگیر بعد تسویہ صفون چو گھرے روز بر آمدہ و رو بسپاہ شجاع  
 آورد و لشکر جبار چون دریائے زخار جنبیدہ موج زن شد و در کمال آرام و آہستگی بنوعیکہ ترتیب صفون و تسویہ افواج  
 برہم نخورد مسافتے کہ تا لشکر گاہ غنیم بود بکام جرات پیودہ رجبے از روز باستے ماندہ بفاصلہ نیم کردہ از لشکر شجاع در  
 سز زمینی کہ توپخانہ پادشاہے را نصب کردہ قراولان ہوکب اقبال میدان جنگ در انجا دیدہ بودند برابر اعدا صف آرا  
 گردید شجاع آن روز قدم جبارت از جائے کہ بود پیش نگذاشتہ برخے از توپخانہ را با سید عالم بارہم و سید مرتضی و شجاع  
 طرفین فرستے و سید راجے از لشکر گاہ پیش فرستاد کہ آمدہ در برابر جنود عالمگیر توپ و تفنگ آتش جنگ برافروزند و اللہ  
 عالمگیر کار فرمایان توپخانہ اش نیز شعلہ افروز پیکار گشتہ از دہائے آتش نشان بان و ننگ خون آشام توپ و تفنگ  
 را سرجان مخالفان دادند و تا شام از طرفین ہنگامہ جا بال گرم بود چون شب در رسید و ظلمت لیل پردہ فرو بہشت شجاع  
 توپخانہ خود را با فوجے کہ ہمراہ او کردہ بود پس طلبیدہ سپاہ خود را جمع نمود چون سز زمینی کہ توپخانہ شجاع پیش آمدہ بود مکان  
 متعین بود و بر ہمسکرا لشکر اشرف و داشت معظم خان باقتضائے اصابت را چہل توپ از توپخانہ پادشاہے بر دہ بر  
 سز زمین مذکور و با لشکر شجاع نصب نمودہ عالمگیر فرمان داد کہ جمیع عساکر ظفر قرین بہمان ترتیب و آمین کہ صف بستہ تادہ  
 بودند از اسپان فرود آمدہ با پوشن و سلاح شب را پاس دارند و سرداران فیروزے نشان ہر یک در پیش فوج خود مورچہ  
 بستہ از بند و کید اعدا غافل نباشند و بموجب امر معظم خان تا پاسے از شب بر اطراف لشکر گشتہ با ہتمام مورچال با تو کید  
 مراتب خبردارے و کشتک قیام داشت و آن شب حسب الحکم مبارزان سلاح از بر نیفگندہ زمین از پشت اسپان بزند آشتند  
 و عالمگیر بعد فراغ از مراسم حزم و احتیاط از قبل فرود آمدہ بدو تختانہ مختصرے کہ در نبرد گاہ براسے او برافراشتہ بودند  
 نزول نمودہ بعد از نماز مغرب و عشاء و طلب نصرت و فیروزے از خالق مان با بخت بیدار بر بستر استراحت تکیہ فرمود  
 در او اخر این شب ساخنہ عظمی شورش افزا بطور پیوست و اختلال کلے در انتظام افواج روسے دادہ بیدلان قابویشہ  
 را با ہی قرار و ثبات لغزیدہ راہ فرار کثادہ گشت و عنان استقلال و صطبار از دست رفت اما مخلصان غیرت مند  
 شجاعیت کش و فاندیش پاسے ثبات و قرار افشردہ از جان رفتند و تزلزلے در اساس خلاص شان راہ نیافت  
 سنج و واقعہ آنکہ راجہ جبوت سنگہ ضلالت کیش بے مار و ننگ با وجود عفو تقصیر اش کہ عالمگیر نمودہ بعنایات و افرو

اورا اخفا من اده بود در ظاهر سر بر خط بندگی نهاده اظهار ولتواهی نمود در نهایت دین پوش بر او اعتماد فرموده شرف بهر اتقی سردار بر انار انوشیروان  
 چون غنیمت قننت ترشت و از جمیت مردان تیری بهر گیشت بفرم قنند پر دوازده که کارزار را خرمین شب بخار نموده شب شب شمشیر شجاع و بنیاد دوازده غنیمت  
 خود او را آگاه گردانیده خود با تمام لشکر و سپاه و دیگر راجپوتان که همراه او متعین شده بودند مثل همی کس و رام بنکه و بهرام و  
 و بیسے چولان و جمیع دیگر از سست عقیدت آن که باغوا سے ان غول جبول روگردان شدند خنان اقتدار بصیرت و اقبالیت  
 و نخست بار دوسے شایزاده محمد سلطان که بر سر راه او بود گذشت مردانش دست جبارت لغارت نشودند و نیز چه  
 توانستند تا راج نمودند چون بمسک عالمگیر رسید دست انداز بهیاسے عظیم نمود و بهر جا میگذشت هر چه و هر کس بر سر راه می آمد  
 دست خوش تاراج و پایال تهاول راجپوتان می گشت از نجات القلاب و عظیم درار و در راه یافته مردم بهم برآمدند خبر که  
 موحش لشکر آشوب شایع شده و مفسدان اردو سر نفسا و بدو شسته دست جرات بخزان و کار خانجات پادشاه سے و متعده  
 و اموال امراد منصبدار و سپاست در از کرده سرفبارت کرے بر افراشتند و نزدیک بصریح این خرم وحشت اثر باشکر طفر از  
 رسیده باخت اضطراب و بریم خوردگی لشکر و سپاهیان گردید و بسیارے از مردم پست نظرت کم حوصله و احاد لشکر و  
 سپاه بر آجر کرے بنگاه بنمال منظر اردو سر ایگی بمسک شتافتند و باین تقریب روار عرصه کارزار بر تاشند و جمیع از سفله  
 نماند ان کوتاه اندیش بنیالات باطله احتمال غلبه مخالفت داده شب شب با شکر شجاع پیوستند و گروست از بهیالان سلامت  
 طلب پایی جرات پس کشیده از بهر اسے باز ماندند و گوشه مافیت رنیمت شمر و ند چون این خبر عالم گیر رسید از فرط شجاعت  
 و وقار اصحاب قرع این ساخته از جان فرقه تزلزلے در بناسے استقدال او راه نیافت و از سر پرده اقبال بیرون خرابمیده  
 بر تخت روان سار و هتیا و بنجواص امر او ملازمان حاضر خطاب کرده و نزد که سزوح این فتنه از منتهات اسباب تیر و طفر  
 میا نیم چه شکرگاه آل منصفه اعیبه بدو اسے بمذات اندیشه بر نظر بود رفتن او عین صلحت شد و غنچه زین شکران و  
 و بجز بریم خوردگی صفوف و تجدید توک افواج پر دخته اسلام فغان را که اول بر اعزاز بود بجا ان مدبر مقرر کرد و در وقت  
 اگر امغان را با جمیع از دلیران پیکار و بر اول او ساخت و در باره صفوف لغرت و فیروزے آرسنه کو اولت افرا  
 و چون ترک ترکش بند آفتاب بزخنگ نیله کبود افلاک بر آمد و سهند و سیر و شب فرو نشست شاه عالمگیر لغیرم زرم و  
 پیکار بستور و ز پیش بر فیل کوه شکوه سوار شد اگر چه از لشکر یکروز گذشته در ظل ریش مجتمع بود بسزوح آشوب انگیزی  
 راجه حیونت درین روز قریب نصف متفرق گشته از موکب عالمگیر تخلف و زبیده بود اما از فرط شجاعت بستظار دل قوی  
 و اعتقاد جنود غیبی با بقده عساکر فیروزے اثر ستوجه میان رزم در عرصه قتال گردید و شجاع صف آرائی و بیروز را لغیر  
 داده مجبورے لشکر خویش یک صف کرده در عقب توپخان باز داشت و خود با بلند اختر سپهر در وسط فوج قرار گرفت  
 وزین الدین سپهر بزرگ او رسید عالم و شیخ ظریف فرستے حسن خوشیگی در دست رست و سید قاسم و مکرم خان و عبد الرحمن  
 بن نذر محمد خان در دست چپ صف آرا گشتند چون عسکریں چهار گنرے از روز گذشته نزدیک بهر رسید به نخست از طرفین  
 بان اندازے و جنگ توپ و تفنگ شروع شده آتش جدال اشتعال یافت درین حال از توپخان عالمگیر کوله توپے بغین مگر کوه  
 زمین الدین سپهر شجاع رسیده یکپاسے فیلیان و یک پاسے شخصی که در خواصی او نشسته بود پرانید لیکن نشانها زده و فیل کسی  
 نرسید رفته رفته آتش حرب افروخت و موت از توپ و بندوق گذشته آتش تیر و سان خرمین عمر بداران افواج بر اول  
 طرفین سوخت درین روز و خود رسید عالم باره که از سرداران عمده شجاع و رکن اعظم آن حبش بود با فوج عظیم از دلیران

کار طلب جلالت نشان و سهیل مست خنکی کوه توان که هر یک آشوب کشود و بر زمین لشکر بود از دست سرت شجاع  
 بر جبر انظار عالمگیر حمله کرد و بعد از فیلان مذکور افواج دستچپ بر هم خورد و پاسه ثبات اکثر مردم آن طرف لغزیده توفیق  
 مدافعه و محاربه نیافتند و بر میت خورده بر راه بنی ناموسه شافند از وقوع این حال تفرقه و فتور موفور در عساکر عالمگیر راه یافته  
 تمام افواج بهم برآمد و مرد می که نه آبرو و غیرت داشتند و نه بهره از گوسر اخلاص و فدویت راه ادبار پیوده بود اگر زیر سپر  
 و سلک جمعیت قول خاص نیز از هم گسسته زیاده از دو هزار سوار در رکاب عالمگیر مانند بالچه مخالفان از مشاهد تزلزل افواج  
 چیره تر گشته بهمان بهیبت اجتناب با فیلان مذکور در دست جبارت بقلب کفر طغرافرا آوردند و درین هنگام از بهادران رکاب  
 پادشاه مرتضی خان از میسر قول و بهادر خان از اتمش حسن علیخان از طرح دستچپ با معدود از همراگان بنیروک  
 همت خوش شجاعت بر انگیخته سر راه دشمنان گرفتند و در همین وقت عالمگیر و سهیل سوار به سمت اعدا گردانیده توجیه  
 دفع آنها گشت بنوعیکه پشت قول خاص بجانب بر انظار گردید و ملازمان رکاب حمله بر اعدا و سهیل بر دند و بقویت حرارت  
 پادشاه و پشت گرسه آقا مخالفان را از پیش رو برداشتند و بی تیغ تیز و سنان خون نیز بسیار از آن برگشته بخان رابرفاک  
 بلاک افکنده لوا سهیل و سهیل را بر افراشتند سید عالم را مشاهده شمامت و دلاوری سهیل بهادران باز و سهیل همت سست  
 گشته بگام فرار و ادبار بر است که آمده بود باز گشته لیکن آن سهیل مست عریه جو که پیش پیش فوج او بودند بدفع و منع بهادران  
 دلیر و ضرب تفنگ و تیر و تافته بهمان و تیره خیره و چیره سه آمدند بلکه از بارش قطرها سه پیکان و صدمه بند و قویان  
 با کسیل دمان از ریزش ابر تند تر شده رو قهر و صولت بطرف قول خاص عالمگیر آوردند و از آن سه کوه پیکر عفریت منظر  
 یکے پیشتر آمده بقیل مرکوب پادشاه قریب و چون ابر تیره بخورشید نزدیک رسید شمشاه گران قدر کوه و قار حمله آن سیت  
 از جانزنده سرشته ثبات و استقلال از کف نداد اپیات بر دسه زجا یک سر موشد و ز راه چنان سیل یکسو نشد  
 بیکمین شسته ز بس جو برش و خنجبید خرنیض از پیکر شش و دوبر او سه که در جوه سه یک از فیلان همراه نشسته بود اشاره  
 نمود که فیلبان را که بران قیل سوار و با اشاره کج محک آن مست دیوانه جو بود به تفنگ بزند و او بچالاسک و تیز دستی بند و قوی  
 انداخت و بمساعدت اقبال بر نشان آمد و فیلبان فرود افتاد و فیلبان پادشاه رسید بر قیل بر آمده آن را مطلع خود گردانید  
 و آن دو قیل دیگر از قول خاص گذاره شده بجانب دست راست قول عالمگیر شتافته حمله و رشند درین اثنا ملنبد اختر  
 سپر شجاع و چند سه دیگر از سرداران او مثل شیخ ولی فری و شیخ طریف و حسن خوشگی و خواجه خسرو هر یک با فوج  
 ردی جبارت به سمت بر انظار مرکوب عالمگیر آوردند و بدین سبب درین وقت که عالمگیر مخالفان را از جبر انظار دفع کرده بود  
 قول خاص که بطرف بر انظار گشته بود آنار بر هم خورد و انقلاب ظاهر گشت و معلوم شد که دشمن بدان همت حمله آورد و پادشاه  
 خواست که رده سه توجیه بان آورده بدفع اعدا سه پر دازد اما چون شمشیر او بجزیرت سیر اسنجیده بود و درین مهالک حرکات  
 مضطربانه نموده بخاطر گذرانید که چون رده سه قیل سوار سه بنا بر رجوع جنگ و کارزار سمیت جبر انظار گشته هجوم افواج  
 مخالف درین طرفت و بدین جهت سوار اول فوج منصور هم همین طرف میل نموده میا د از انحراف قول خاص سمیت بر انظار  
 شانسزاده محمد سلطان و ذوالفقار خان که مقدمه بمش طفر بودند تذبذب بخاطر راه داده حرکت قول خاص را بر خیز و بگریز  
 کنند و فتور و تزلزل عظیم در فوج سوار اول بهم رسد و باعث مزید خیره اعدا و علییه دشمنان گردد و لهذا باقتضای تواریخ  
 و پیش بینی کس نزد شانسزاده و ذوالفقار خان فرستاد و حقیقت حال باز نموده پیغام فرمود که شما بخاطر جمع و دل قوسه

در مقابل غنیم بود سر رشته کوشش و پایداری که از کف نه عید ماسبوط اقبال دشمنان طرف برانغار واقع نموده کمک  
خواهیم رسید بعد عایت این دقیقه حزم بنیر و ستیاعت دلی روسه فیلی بجانب دست راست گردانیده بدافع مخالفان توجه  
نمود در خلال این حال فیلی که اسلام خان سردار برانغار بران سوار بود بعد مدتی با سواران که با او سیدم کرد و افواج آن طرف  
برسهم خورد و اکثر مردم آن طرف از جا سرفته توفیق ثبات و قرار نیافتند اما سیف خان و اکرام خان که سردار اول اسلام خان  
بودند با معذور و کف همیت افشرده کوششهای سردانه نمودند و سجان بیگ روزبانی که کار فرماست توپخانه برانغار پیش روی  
سیف خان و اکرام خان بود درین پیکار جان نثار سبب نموده سرخ روسه عرصه کارزار گشت در عین بین ختمال پادشاه  
قیروز سبب پست فدویان اخلاص منش را که درین وقت نازک دندان صبور سبب بر جگر افشرده با دشمنان گرم ستیز  
و آونیر بودند قوی گردانید و ملازمان رکاب و جان فشانان سابق دست جلاوت از اسب تین سعی بر آورد و با اعداد و عقیده  
و کوششهای سردانه سلک جمعیت مخالفان از هم گسیختند درین گیر و دار شیخ ولی فرستاده بر اول بلند اختر با تیغ مبارزان  
شکر طغری بگریزید و حرم خونی زخمی شده در عرصه رزمگاه غلطید و بر سر از افواج آنها ببارق تیغ دلاوران  
اکتس در خرمن عمر و تقا افتاده متاع زندگی پاک بسوخت و بلند اختر راج گشته با معذور و سبب بر رسید عالمگیر بعد غلبه  
و استیلا و اسب همت بدفع شجاع افراحت قدیمه چند پیش رفته بود که مکرم خان صفوسه فوجدار جوینور که ناچار و مجبور شجاع  
بود بدایه حضور عالمگیر باین جانب سبب آمد از دور بر رسم زمیناریان نمایان شد و امان یافته ملحق موکب منصور گشت و  
حسب الامر بروضه فیلی جا سبب یافته محفوظ ماند بعد از و عبدالرحمن بن نذر محمد خان که در زمان شاه جهان از کلبیان ننگاله  
بود و سخر سپر اله و روی خان جدائی پذیر گزیده رو اراوت باین درگاه آورده ملازمت نمودند درین اثنا سبب از قراولان  
خبر فرار شجاع رسانید و تقاره شادمانه از پشت نیدان و سپان بنوازش آمده نواسه دلگشای شادمانی بلند گردید و  
نبی الحقیقه با وجود تفرقه و انتشار لشکر و برهنه و گس افواج و ظهور انواع نفاق و شقاق سناقتان و قابو طلبیان و فووز چشم زخم  
عظیم که عساکر اقبال را درین مصاف روی داد عجب فتح نمایانی نصیب عالمگیر گردید و شجاع با سپهران اندوه و ناکامی با سپهران  
والد روی خان و باقی جو داد بار تو امان راه فرار پیش گرفت و اردو و بنگاه و اکثر اسباب تخیل و جاه او دست خوش تاراج  
افواج منصوره گشت و یکصد و چارده توپ و یکصد و یازده فیلی بقید ضبط درآمد و عالمگیر بعد فتح شکر و سپاس الهی تقدیم رسانید  
از لشکرگاه شجاع که نزدیک تبالاب موضع کجوه بود گذشته منزل گزید و بنا بر کمال اندیشه شجاع فرصت اجتماع اسباب  
منازعت نیاید نوبت سبر گردگه شانسرا ده محمد سلطان در تعاقب او مامور گردید و بهمان روز با جمعی که در رکاب شانسرا ده  
حاضر بودند بان مهم برانده بیشتر منزل گزید و بهمانجا انتظار رسیدن امر کلمه و جمعیت افواج کشید و شانسرا ده را عجاظ  
یک عدد مروریدگران بهاک در گردن و دو تپه که بر کتف داشت نوازش نموده مرخص کرد و تا بسبت و ششم شش روز در آن منزل  
مقام نموده امر را مشمول عواطف گردانید از آن جمله معظم خان را که بعد ربا سبب از قید تا این وقت به بجالی منصب بر بلند  
نیافته بود و منصب والا سبب هفت هزاره سبب هزار سوار و انعام ده لک روپیه و عطا سبب خلعت خاص با پوسه تین  
سمور و فیلی خاصه با ساز نقره و جمل زلفیت و شمشیر و سپر با ساز مرصع مورد مرحم گوناگون گردانید و راجه سبب سنگه سبب روز  
از وطن رسیده جهه سبب عقیدت گشت همت از نواسه کجوه کوچ گشته ساحل رود گنگ منزل شد و تا سبب  
اقامت بود پس از نزول این منزل معظمان با ذوالفقار خان و اسلام خان و کنور رام سنگه و داود خان فدائی خان

دراو باؤ سنگد خلاص خان خوشگلی و اختتام خان و فتح جنگ خان و رشید خان و لودن خان و دراو باؤ سنگد باؤ دیگر گروہ سے  
از مردم کار آمدنی تعیین یافت کہ بیاوشا ہزارہ محمد سلطان محق گشتہ شہنشاہ شجاع پیر و از بندہ

نوکر افواجی کہ اسیر کرد گشتہ میر و صف شکن خان و در تعاقب و اراشکوہ متعین بود

پوشیدہ نامند کہ صف شکن خان چارم محرم کہ در روز قبل از ان داراشکوہ از ملتان رھکار سے فرار گشتہ بود از بلدہ مذکورہ  
بہ تعاقبش شتافت چون بہ بیکر رسیدہ ہا ہر شد کہ داراشکوہ جمال و اقبال بعضی پرگیاں را با بر سرخ از خزانہ و طلا آلات  
و نقرہ آلات سنگین نقلہ بہ بیکر گذاشتہ بہت خواجہ سرا و سید عبدالرزاق نام شخصی را کہ از معتد ان او بود بجا است قلعہ گشت  
و چند توپ بزرگ کہ با خود داشتہ با دیگر لوازم تو چنانہ و گروہ سے از تیر اندازان و بند و تپے ہا سے معتد در ان حصار ستوار  
گذاشتہ سلخ محرم از بیکر تلخ کام پاس و جرمان پیشتر رفت و بقیہ خزانہ و احوالش در کشتی ہا و خود براہ بیشہ و جنگل و جنت بریدہ  
و اکثر نوکران عمدہ اش مثل داؤد خان و شیخ نظام و میر عزیز و میر رستم قریب پچہ ہزار سوار در نوچ بیکر از وہا شدہ راہ ہمارت  
پیو دند و قریب ہزار سوار با او ماندہ اند شیخ میر پس از یک روز اقامت بیکر معلوم ہنود کہ از جا بیت و پنج گروہ پیشتر را  
بجانب قلعہ ہا جداسے شود و اراشکوہ بعد و در با نجا میخواست کہ لقبند ہار و چون دید کہ نوکران ہما سے نخواہند کرد  
و اہل حرمش نیز راضی بان غریمت نبودند ناچار بہت شتہ برگشت باستمل این خارجا عمدہ برق اندازان و بیکر متعین ہنود  
کہ از مدخل و خارج قلعہ خبر دار بودہ تا معاودت لشکر منصور بتوپ و تفنگ با قلعہ و جنگ با شند و بر متحصنان کارنگ  
سازند و خود کوچ کردہ در سنے داراشکوہ شتافت و صف شکن خان را مع محمد معصوم خویش خود با ہزار سوار برق انداز چار  
اشتہ نال پیشتر فرستاد کہ بہرہ و درت را ہما سے عبور کشتی داراشکوہ بر بندہ خود ہم دیسے رسیدہ سعی ہنود  
اما بنا بر عرض دریا از انداز سے فائدہ ندید و بنیر از و کشتی کہ یکے از گولہ شکست و دیگر سے در گل نشست نقصان  
یا نہا نہ رسیدہ مجموع کشتی ہا سلامت گذشت و شیخ میر و صف شکن خان شنیدند کہ داراشکوہ بہت ہم صفراز در عیاب  
کردہ بصوب ہجرات ہشتافت و درین اثنا فرمان بنام مشار الیہا رسید کہ ترک تعاقب ہنود و حضور آیند چون این فوج  
در این تعاقب نہایت شقت کشیدہ بود و وصول این حکم غنیمت شمر دہ برگشت

ذکر معاودت عالمگیر از ساحل گنگ بہتقر الخا فہ اکبر آباد

چون خبر رفتن داراشکوہ بکجرات گوش زد عالمگیر گردید و از طرف شجاع اطمینان ہم رسید تبنیہ و تا دیب را چہ نسبت  
کہ چنان نفاق نمایان از و ظاہر شد و نیز تدبیر استیصال داراشکوہ پیش نہا و خاطر گردانیدہ علم معاودت از ساحل گنگ  
بہمت اکبر آباد بر افراشتہ و قصبہ کہ راہ خیر خیر الہ آباد شتہ سید قاسم حضور از عزمہ داشت شہنشاہ محمد سلطان  
معلوم ہنود فرمان سند مسویہ را ہی الہ آباد خانہ و در ان کہ قبل از جنگ شجاع بجا آمدہ الہ آباد ہا مور بود و فرمان سند  
صوبہ دار پٹنہ باؤ و خان کہ ہمراہ معظم خان رفتہ بود صادر شد کہ بعد رسیدن بہ پٹنہ بصوبہ دستا نجا منصوب باشند و  
مکر م خان بدستور سابق بفقو جداسے جو پنور ما مور شد و از فتح پور گذشتہ محمد امین خان میر بخشی را با فوج از امر منصبدا  
باستعیال را چہ بیونت متعین ہنود ہا سے سنگرا ٹھور را کہ برادر زادہ را چہ بیونت سنگد بود خطاب را چکی سر فرار  
کردہ بعبایت فطحت و فیلی با ما و ہیل و شمشیر مرصع و تارہ و انعام یک لک روپ و با صلہ و اضافہ بمنصب چاہنہ  
چار ہزار سوار پایہ قدرش افزودہ ہمراہ فوج ٹھور ہنود تا بعد استناصل شدن بیونت را چکی او لوس را ٹھور و مرزبان

تکرار است علیکم السلام بکبریا

جو دھپو ریادہ مومن با ن حکم شدہ ایمان عا پس قلو شاہ جهان آباد مر بخش را کہ در انجا مقید است ہر پنج میر کاز تقاب  
 دار اشکوہ حسب الطاب برگشتہ است آیہ... نقلہ گو ایار زندا سے کرد اتد و خود در حضور بندہ چون بندہ بہ استیصال راجت  
 در ایشکوارہ پیش نماہ خاطر عالمگیرہ بدو اخل اکبر اباد نکستہ بزم اجیر حزم نمود امیر الامرا شالیہ نہان و دیگر امرا و ارکان آسجا  
 در نماہ شہر دو سہ منزل پیش آمد ملازمت نمودند شیخ میر و دلیر خان نیز ملحق ارہ و شدند انان بنا بر ان نظام چہار ہاجرہ سہ  
 احوال دار اشکوہ نگاشتن ضروری باینجی نامند کہ در اشکوہ و خواہ انو جیکہ در تقاب او بود مقرر شدہ لامیت گجرات را کہ خانی زند  
 و اسبہ سہ تہ امت خود و آ رہستن اسباب رواج مناسب شمرده بر ہنہائی بعض زمیدار ان از راہ گذار و ریاسے شاکر کہ  
 سہ سہ غیر سلوک و دستوار گذار بود سہ سہ برگشتہ چون بولایت کہ رسید مر زبان انجا مقید ان و نمود و سہ ہر سہ  
 پیش آمد و خر خود را نا فرد سپہر اشکوہ پیش کرد انید و از انجا با سہ ہزار سوار و مردے کہ با او بودہ اند و غنیمت کجرت  
 شاہ شاہ نواز خان صفوے سہ چند بار دار اشکوہ بیگانہ و با عالمگیر نسبتی داشت چہ پدر زن او بود و انان تا برید ساوے کے عالم گیر  
 کہ وقت نہضت ازیر ما پور اورا مقید کردہ بعد غلبہ پر سہ ہر اوران خواہ کہ مد سے سلطنت یونانہ از قبیل بر در زہ صوبہ دار  
 کیرانت داد از یاد شاہ کبیدہ خاطر و مندر بود نہ رحمت و ممانعت نہ نمودہ داعیہ کرویدن بدار اشکوہ کردہ بار رحمت خان دیوان  
 انجا و جمیع ملکبان آن صوبہ باستقبال او رفت و در موضع شہر گنج کہ دو کروسے شہر است اورا دریافت و از روستے  
 خواستہ و خیر انبیش پیش آمد و در اشکوہ داخل احمد آباد گجرات گردیدہ اسوال در سباب و جمیع کار خانات مراد شاہ  
 را کہ در انجا ماندہ بہ متصرف شد چون برین جہت کنتی بہر رسانید در صد و فراہم آوردن لشکر و سپاہ شدہ ملکبان آن صوبہ  
 را با دو ہفت ہستادہ بسیار با خود پارسانت در عرضہ یکماہ ہفت روزہ با فوسجہ آراستہ و لشکر ثالیستہ کہ بیت و دو ہزار  
 سوار بود فراہم آوردہ کاسے غزم و کن سے نمود کہ ز سلاطین انجا استمداد نمودہ کارے از پیش برد و گاستے ارادہ  
 اجیر نیکی و تا آنکہ خبر جنگ الہ آباد بطریق خبر واقع باور رسید و بنا بر نفاق راجہ جیونت ہشمن نے چنہ کہ بوبک عالمگیر رویداد  
 و اخبار مودتہ از گریختگان وقت اضطرار انتشار یافت بر عکس انچہ روسے نمود بدار اشکوہ معلوم گردید نتیجہ شنیدن بدو  
 توفیق و تحقیق غزم اجیر حزم نمودہ عرہ جمادنی الاخرے از گجرات بر آمد و شاہ نواز خان را با جمیع اتباع و بوجہ از سپہر ان  
 خوشان و کوچ مراد بخش کہ انجا بودہ اکثر ملکبان آن صوبہ مثل رحمت خان دیوان آسجا وغیر اورا ہمراہ گرفت و سپہر  
 احمدنا سے راضوہ دار گجرات کردہ کسے از نوکران خود در انجا بگذاشت چون سہ منزل از گجرات بر آمدہ بجاس انچہ شنیدہ بود  
 متحقق و بدین جہت در کار خود متذکر گشت درین مہمن نوشتہ راجہ جیونت مشعر بر جکوستے حال خدیش و تحریمن بامدن  
 اجیر باور رسیدہ محرک و مزید غم او کردیدہ با ستظار جمعیت اولوس را ٹھور و دیگر راجو تان کہ او طان ہمہ در نوا سے  
 اجیر بود دلیر شد و در ہر منزل نوشتہ مہنی بر مزید ترغیب و تاکید از راجہ جیونت باوستے رسبہ تا آنکہ سہ منزلے جو دھپو رسید  
 باقی احوال او بعد ازین نوشتہ خواہد شد اکنون احوال عالمگیر بنا بر انتظام اخبار نگاشتنہ قائمہ قانع کارے شود عالمگیر  
 بیت و ہنتم جمادی الاولی بشکار گاہ بابے کے منزل فرمود و درین منزل شاہزادہ محمد اکبر مع جمیع پیرگیان حرم ہر سہ  
 شاسے کہ از دولت آبا عا شدہ بودند رسیدہ شرف اندوز ملازمت گردید پیرگیان حرم شاسے را در اکبر آباد گذشتہ  
 خود عازم پیشتر گردید سیزدہم جمادے الاخرے تربیت خان صوبہ دار اجیر رسیدہ خبر دار اشکوہ مفصل رسانید چون معلوم  
 شد کہ دار اشکوہ در اجیر رسیدہ آمادہ زعم و پیکار است شانزدہم جمادی الاخرے طاہر خان را بعنایت ترکش نوازش

فرمودہ بانجھے دیگر رسم قراولے رحمت نمودا متواتر اخبار طرف مخالفت رسیدہ باشد بیست و چارم ششش کروہی تالاب  
 رامیر محل نزول عساکر گشت و درین منزل عالمگیر بہ ترتیب و توڑک لشکر و تقسیم افواج پر و اختہ سر کرد کے ہراول جو بہر بیعت  
 و لاور سے راجہ جے سنگہ مقرر شد و صف شکن خان میرالشش با تو پخانہ زمرہ برق اندازان در پیش صف ہراول قرار یافت  
 و سردار کے التمش شیخ میر مغوض شد و بر افکار سہ راہیہ امیر الامرا شالینہ خان مقرر شد و سردار کجرا افکار نامزد شاہزادہ محمد معظم  
 گردید و حکم شد کہ سپاہ ایشان با بہادر خان وغیرہ ہندوستان میں خان بہر بیعت با جوئے از بہادران در دست راست ہو گب  
 جلال بظریق طرح تعیین یافت و ہوشدار خان با جمع از دیوان طرح دست چپ مقرر گشت و در قول خاص جمعے از بندگان مخلص  
 مقرر شد و محافظت مہینہ قول خاص با صالحان و نگاہبانی سیرہ نجد تنگزار سے تربیت خان تفویض یافت و با سرکردہ تمشوئے  
 از بہادران ہمراہ شدند و حکم شد کہ بعد ازین افواج بہین توڑک و آئین راہ سپرد احوال تتمہ احوال راجہ حبیبوت و داراشکوہ  
 ہنگام پیشتر ضرور سے ناید مخفی ماند کہ راجہ حبیبوت از تقصیر ثانی کہ علانیہ کو سس مخالفت نوحہ و تفاق پنهان خود آشکارا  
 ساختہ رفتہ بود و یقین میداشت کہ عالمگیر در استیصال او تقصیر نخواہد کرد و ناچار چارہ کار خود در رفاقت داراشکوہ دیدہ  
 تبرغیب و تحریص اورا بسوسے خود کشید و از اولوس خود و دیگر راجپوتان لشکر سے فراوان گرد آورده بعد رسیدن جوہ پور  
 در تمام سپاہ و لشکر کوشیدہ منتظر رسیدن داراشکوہ نشست و عالمگیر براسے انتشار جمعیت و شکست کار داراشکوہ  
 سخواست کہ در میان ہر دو تفرقہ اندازد راجہ جے سنگہ بنظر نظر اعتبار و عمدہ راجہ سے ذومی الاقدار بود و نفس این معنی  
 نمودہ استغفاسے جرائم بہ ہمین آئین نمود پذیرا شدہ مشور سے متقین بشارت عفو و صفحہ ممانعت از رفاقت داراشکوہ  
 بنام اوصاء و رشد و راجہ جے سنگہ منقول گشتہ دلالت تبرک رفاقت داراشکوہ نمود آن سے حمیت فتنہ کیش ہو  
 این خبر فسخ غمیت سابقہ نمودہ از بیعت کروہی جوہ پور کہ انجمن آمدن اجمیر برآمد بود و مراجبت کردہ گوشہ عافیت  
 معتقد شمرود داراشکوہ سے نصیب بازی او خوردہ از ارادہ ہاسے دیگر باز ماند و بہ میرٹھ کہ سہ منزلسے جوہ پور ہت رسیدہ  
 چون اگر سے از رفاقت حبیبوت و آمدن او ندید مترد گشتہ در انجا توقف نمود و دو چند بندوسے معتقد خود را فرستادہ طالب  
 ایفاسے وعدہ گردید فرستادہ در بیج کر وہے جوہ پور کہ بہ بانہ استجماع عساکر در انجا مقام نمودہ قلعے سے ورزید  
 باو بر خوردہ پیغام ہارسا پند او بچیلہ کرے جواب داد کہ بنا بر تہتظار جمعیت فوج نشستہ ام صلاح من آنست کہ داراشکوہ  
 پیشتر رفتہ و اجمیر کہ مرکز او طمان راجپوتیہ است اتا مست ناید تا اقوام راجپوت از ہمہ سورو باو آورند و بن نیز سپاہ و اتبا  
 خود را جمع نمود و غمقرب میرسم و فرستادہ را رحمت نمود داراشکوہ ناچار باجمیر آمد و باز دو چند را فرستاد بعد جواب سوال  
 از سیاسے حال و فوجاسے مقال او چیلہ ورسے فہمیدہ قطع امید نمودہ مراجبت کرد و راجہ برگشتہ روانہ جوہ پور شد  
 داراشکوہ ناچار با نظر ارسپر خود سپہر شکوہ را با پالندہ سوار زور راجہ فرستاد شاہزادہ برجیاح رحمت شتافتہ در خواہ  
 جوہ پور بر راجہ رسید و نہایت سہاحت در معاودت و مشارکت نمود اٹا سود سے ندیدہ مایوس برگشت +

**ذکر جنگیدن عالمگیر با داراشکوہ مرتبہ ثانی و طفر یافتن ہتھیر آسمانے**

چون داراشکوہ از ان حیلہ مرشت نپو انخر و قطع امید نمود و عساکر عالمگیر نزدیک باجمیر رسید با ضرور صلاح در ارتکاب  
 آویزش دیدہ دل بر محار بہ نہاد انا چون جمعیت او بسیار کم و عالمگیر در کمال اقدار بود ناچار مصاحت و ران دیدہ  
 کہ درہ گوہستان اجمیر را کہ از دو جانب بجبال فلک شمال محدود است گرفتہ سترتا سر عرض آنرا سورچال ہند و



سیبها ساخته توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ استحکام داده روز سے چند بگنڈا راندو بہ بیند کہ چرخ سے نماید و شروع بہ تین مورچال نمود و سیبها بر مردم بخش کرد و ہر یک کے را بعدہ استہام و خانقہ سیکے از عمدہ ہا سپردہ آلات توپخانہ استحکام داد و از زمین خوب تختین مورچال کہ متصل بگنڈہ بیٹھے بود بکار فرمائے سید ابراہیم مصطفیٰ خان سپردہ عسکر خان و جان بیگ سپرس را کہ اکثر بود زمین طرف مقرر نمود و مورچال پہلو سے آن بغیر و زمینواتی کہ معتاد بود سپرد و در جنب آن چند توپ کلان بر فراز پشتہ کوشہ پروردہ بود نصب کردہ نزدیک بان جاسے بودن خویش تر ارداد و از جانب چپ خود مورچالی دیگر بستہ شامہنواز خان را با سپر و سایر اتباع خان مذکور و محمد شریف کہ مخاطب بقلیچ خان و میر بخشے او بود و جمعے دیگر مع بزق اندازان نصب و حراست آن گماشت و از ان گذشتہ مورچالی دیگر کہ بکوہ معروف بکوکلہ پہاڑ می متصل بود نامزد سپہر شکوہ کردہ مردم اورا با مغول خان سپر کماق خان در انجا گذاشت و عالمگیر مسیت و ششم حامدی الاخر سے نزدیک موضع ریوار سے کہ از انجا تا اجمیر سہ کردہ بہت و از مورچال اندک مسافتی داشت رسیدہ منزل گزید و حکم نمود کہ صف شکن خان سیر لشکر توپ خانہ را بردہ مقابل مورچال دارالشکوہ در مکانے مناسب نصب نماید و شروع باتش افروز سے دشمن ہوز سے کند و جمعے از سرداران کار طلب و کا پیش را ہراہ داد و سیر آتش بفاصلہ یک توپ انداز از موکلہ پادشاہ سے پیش بردہ در جاسے لائق باز داشت روز دیگر عساکر پادشاہ سے نیم کردہ پیش آمدہ منزل نمود و توپخانہ نیز پیشتر رفتہ بفاصلہ کمتر از یک توپ انداز نصب کردید چون توپ خانہ نہایت نزدیک گشت عالمگیر از دور سینی و حرم عمدہ مخلصان بانڈیر شیخ میر را با لشکر آتش کہ سرداران بود مع دلیر خان و جمعے دیگر از لشکر پیشتر فرستاد کہ نزدیک توپخانہ مہیا سے رزم و از کید اعدا خبر دار باشد و حکم فرمود کہ امیر الامرا با جنود و برانغار و راجہ جے سنگ بانوج ہراول بروست راست شکر محاذ سے کوکلہ پہاڑ سے و جیوش جبرانغار در دست چپ برابر گنڈہ بیٹھے نیم زند و سا فرج با شکر قول بر اطراف و حواشی دولت خانہ نزول نمودہ دائرہ دار بر مرکز اقبال احاطہ کنند حسب الحکم لعل آمدہ آتش افروز سے جدال و قتال و توپ انداز سے از طرفین شروع گشتہ نائزہ حرب شتمعال یافت و علی الاقوال گولہ ہا سے توپ سے باریدین لچ مورچال بکمال استحکام بنایافتہ بود و آن طرف ہم فوجے کہ حراست مورچال تو اند نمود چنانچہ باید بود لہذا فوج عالمگیر نے باکا ماختن سے توانست بلکہ بگاہ سے مردم مورچال بر آمدہ عند الفرصتہ تیر گے نمودند و بنا بر سد شدید و حائل محکم کہ پیشتر و داشتند و جابجا توپ و تفنگ و دیگر آلات جنگ نصب نمودہ جمعیت خاطر در پناہ حمایت دیوار سمیت بدافندہ و مخار بہ می گما سنج میر و میر خان بانڈیشا سے پیش میں مصالحت و رکوش سے دیدند کہ مبادا فتنہ بزرگے از پہلو سے کتر لغزشے روسی نماید تا سہ روز ہمیں قسم جنگ توپ از طرفین قائم بود و تدبیریکہ مفتح قتل ابواب سد مورچال تو اند بود بخاطر کسی نمی رسید ناگمان اچہ راجہ روپ منڈی ارکوہستان جمبوکہ پایا ہا سے او در کوہ گرد سے و کرپوہ نور د سے بے نظیر بودند بعرض رسانید کہ مردم من از محبت کوکلہ پہاڑی راہ بر آمدن بران کوہ دیدہ اند عالمگیر فرمود کہ در کمین فرصت بودہ ہر گاہ قابو پایا ہا سے کوپے خود را با جمعے از بند و چیان توپخانہ سرکار از ان راہ بفرستد کہ اگر تو اند آن کوہ را از مردم داراشکوہ بگیرند و اول روز عالمگیر سرداران سپاہ را بجنور طلب داشتہ در بارہ پورش تاکیدات پادشاہانہ و مواظبت بخش غیرت افزا نمودہ بود و بہادران فوج راول دریا مثال از تہذاب و تحریض توجیع موج خیز تہور گشتہ عنان اختیار از کت رفتہ بود راجہ مذکور او اخر ہمیں روز گروہی ان پادشاہ خود را بہت کوکلہ پہاڑ سے فرستادہ خود نیز با فوج خویش سوار شدہ محاذی آن کوہ کمک آنا مستعد ہستاد و عمدہ توپخانہ پادشاہ سے بنا بر آرام ساعے دست از جنگ کشیدہ توپ و تفنگ سے انداختند مخالفا انتہاز فرصت نمودہ قرینچہ سوار